

واکاوی انتقادی سرانگاری چرایی غیبت امام زمان علیه السلام*

سید مسعود پورسیدآقایی^۱

محمدتقی هادی زاده^۲

حسین صدیقی^۳

چکیده

اگرچه باور به غیبت امام زمان علیه السلام، از باورهای قطعی و بی چون و چرای مذهب امامیه شمرده می‌شود؛ اما مسئله چرایی غیبت و تحلیل آن به کمک خرد، روایات و داده‌های تاریخی حیات امامان معصوم علیهم السلام از دیرباز در تراث امامیه مطرح بوده و گاه، با چالش‌ها و نگرش‌های متفاوت روبه رو بوده است. به نظر می‌رسد بیشترین مباحث پیرامون چرایی غیبت در سایه‌سار روایات معصومان علیهم السلام، شکل گرفته است و از آن جا که در روایات، با دو دسته روایت مواجه هستیم؛ دسته‌ای که از علل غیبت سخن یاد کرده و دسته‌ای دیگر که آن را سرّی از اسرار الهی شمرده است؛ برخی با تکیه بر روایات سرّی، بر این باورند که بشر با شناخت و فهم ناقص خویش، راهی برای دست‌یابی به چرایی غیبت ندارد؛ از این رو، هرگونه تلاشی را در این راستا، بی‌ثمر، ناپسند و مذموم شمرده‌اند در این مقاله، پس از مفهوم‌شناسی سرّی، به نقل هریک از این روایات پنج‌گانه سرّی پرداخته، سند و دلالت هریک از آنها را بررسی نموده و سرانجام، پندار یادشده را باطل ساخته و بر امکان دست‌یابی به علت غیبت پای فشردیم.

واژگان کلیدی

غیبت، علل غیبت، حکمت غیبت، روایات سرّی.

مقدمه

اگرچه اصل غیبت امام زمان علیه السلام، به عنوان یک باور قطعی، مورد پذیرش امامیه است؛ اما پیرامون تبیین و تحلیل چرایی غیبت، دیدگاه‌های متنوعی مطرح شده است. بخشی از این

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۳

۱. استاد درس خارج حوزه علمیه قم، ایران.

۲. استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم، ایران.

۳. دانش‌آموخته سطح چهار کلام مؤسسه امام صادق علیه السلام قم؛ دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث پردیس فارابی دانشگاه تهران، ایران (نویسنده مسئول) (seddighihosein@gmail.com).

گفت و گوها، در سایه روایات شکل گرفته است. وقتی به روایات متناظر با مسئله چرایی غیبت نظر می‌افکنیم، با دو دسته روایات مواجه خواهیم شد: دسته‌ای که چرایی غیبت را ناگفتنی و به عبارت دیگر، سرّ معرفی می‌کنند و دسته‌ای دیگر که به نظر می‌رسد به بیان چرایی غیبت پرداخته و ارعناوین متعددی یاد کرده‌اند. در نگاه بدوی، به نظر می‌رسد که این دو دسته با هم ناسازگاری داشته و با پذیرش روایات دسته اول، راه را برای تأمل در روایات دسته دوم و کشف و تحلیل چرایی غیبت دشوار می‌سازد. پیش از بررسی روایات، توجه به چند نکته مهمّ است:

۱. برخی روایات سرّ را در کنار سایر روایات بیانگر علل غیبت آورده و عنوان «سرّی از اسرار الهی» را در عرض دیگر علل غیبت برشمرده‌اند، در حالی که این روایات، به فرض صحّت سند و دلالت، علت غیبت را امری مگو و سرّ معرفی می‌کند، نه این که خود «سرّ بودن» را علت غیبت بدانند.

به عبارت دیگر، مفاد این روایات ناظر به یک گزاره مبنایی در بحث «چرایی غیبت» است و آن این که آیا امکان دستیابی به علت غیبت وجود دارد یا خیر؟ ممکن است فردی به این گونه روایات تمسک نموده و چرایی غیبت امام زمان علیه السلام را از جمله موضوعاتی بداند که «سرّی از اسرار الهی» است و بشر را راهی برای فهم و درک آن نیست! از این رو، به نظر می‌رسد ضروری است پژوهشگران عرصه مهدویت، پیش از بررسی روایات بیانگر علل غیبت امام زمان علیه السلام، به عنوان یکی از مبادی بحث، به بحث از روایات سرّ پرداخته و دیدگاه خود را پیرامون این دسته از روایات معین سازند؛ چرا که به فرض پذیرش امکان بحث از چرایی غیبت از منظر عقل و نقل می‌توان به موشکافی مجموعه روایات بیانگر علل غیبت امام زمان علیه السلام پرداخت.

۲. فارغ از ملاحظه روایات، «غیبت»، نوعی رفتار و واکنش امام در برابر وضعیت پیش‌رو است که همچون دیگر حرکت‌ها و موضع‌گیری‌های امامان، قابل بررسی و تحلیل عقلانی خواهد بود. بدین منظور باید از اصول تحلیل حرکت امامان بهره‌گیریم. این اصول عبارتند از: ۱. توجه به اهداف امامان؛ ۲. توجه به شرایط و زمینه‌ها؛ ۳. کل‌نگری و توجه به پیوستگی و بلکه یکپارچگی حرکت امامان؛ ۴. توجه به طرح کلی حرکت ائمه علیهم السلام که بر سه اصل انتظار، تقیه و قیام استوار است.

براین اساس می‌توان گفت امام زمان علیه السلام هدف ویژه‌ای دارد؛ او باید تحقق بخش وعده‌های الهی باشد؛ وعده گسترش نفوذ دین در سراسر جهان؛ وعده تشکیل حکومت جهانی

صالحان و نجات همه مستضعفان جهان؛ حکومتی که زمین پراز ظلم و فساد را از عدل و صلاح آکنده سازد؛ حق را برای همیشه بر کرسی نشاند و باطل را برای ابد در زباله‌دان تاریخ دفن کند.

از سوی دیگر، امام زمان علیه السلام در شرایط ویژه‌ای به امامت می‌رسد. عناصر متعددی در پدید آمدن این شرایط ویژه دخالت داشت. از جمله: ۱. فشار فراوان خلفای جور؛ ۲. نبود یاران کافی و توانمند؛ ۳. آماده نبودن جامعه جهانی برای پذیرش حکومت عدل مهدوی.

امام در شرایط دشوار یادشده که زمینه برای قیام جهانی فراهم نیست، چه باید بکند؟ - با حاکمان جور درگیر شود و قیام جهانی خویش را آغاز سازد؛ این راه، جز کشته شدن و شهادت امام سرانجامی نخواهد داشت، در حالی که شهادت پیش از تحقق حکومت موعود، با رسالت ویژه امام سازگار نیست.

- در میان جامعه بماند و با تقیه رفتار کند تا کشته نشود؛ با توجه به آن که تا زمانه امام زمان علیه السلام هدف تبیین و تکمیل دین تحقق یافته است، حضور امام از این جهت ضروری نیست. امام به دنبال تمکین کردن دین خدا در زمین و ایجاد حکومت جهانی است که شرایط فراهم نیست. از آن جا که فراهم آمدن شرایط، یعنی «آماده‌سازی نیروهای کافی و توانمند» و «به ضعف کشیده شدن دشمن» غالباً در بازه زمانی عمر یک انسان تحقق نمی‌یابد، پس تقیه نیز سود نبخشد؛ چرا که کارکرد تقیه، حفظ یاران و نفوذ در دشمن است و حال آن که نه یاران کافی وجود دارند و نه دیگر شرایط قیام فراهم است.

- در میان جامعه بماند، اما با غیبت و پنهان زیستی اهداف خویش را دنبال کند؛ این راه، آسیب‌های یاد شده را در پی ندارد؛ از سویی با شرایط ویژه امام زمان علیه السلام سازگاری دارد و از سوی دیگر، امام می‌تواند با استفاده از ظرفیت غیبت به اهداف خویش نزدیک شود. به عبارت دیگر، با توجه به رسالت ویژه امام و زمینه‌ها و شرایط نامناسب که حضرت در آن زندگی می‌کند، چاره‌ای جز غیبت ندارد.

بنابراین، بررسی و تحلیل عقلانی علت غیبت امام زمان علیه السلام امکان دارد و از منظر عقل ممنوعیتی در این زمینه وجود ندارد. به عبارت دیگر، این مسئله، از مسایل عقل‌گریز یا عقل‌ستیز نمی‌باشد. اکنون باید ببینیم آیا از منظر روایات، پاسخ به این مسئله چگونه است؟ آیا روایات سَرّ، می‌تواند بر محدودیت یا ممنوعیتی دلالت داشته باشد؟!

در ادامه پس از بازخوانی دو مفهوم غیبت و سَرّ، به بررسی سند و دلالت روایات سَرّ می‌پردازیم و راه برون‌رفت از چالش سزائنگاری چرایی غیبت و ناسازگاری آن با دیگر روایات

بیانگر چرایی غیبت را پی می‌جوئیم.

غیبت: در لغت به معنای پنهان شدن از دیدگان است و غایب به کسی گفته می‌شود که ظاهر نیست (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۴، ۴۰۳؛ جوهری، ۱۳۷۶: ج ۲، ۶۳۳؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۳۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۴، ۴۵۴). در اصطلاح مهدویت، به پنهان‌زیستی و فعالیت پنهانی امام دوازدهم، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف «غیبت» گفته می‌شود. بنابراین، پدیده غیبت در مقابل حضور نیست؛ بلکه در مقابل ظهور است. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم اکنون نیز در این دنیا حاضر است و به زندگی بشری و هدایت و تصرفات معنوی می‌پردازد؛ غیبت، یعنی ظاهر نیست. در نتیجه، با پایان یافتن غیبت، آنچه که رخ می‌دهد آشکار شدن امام دوازدهم برای عموم است، نه آمدن ایشان از یک عالم دیگر به این عالم و میان مردم.^۱

سر: این واژه در مقابل «عَلَانِيَة» است؛ «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» (بقره: ۲۷۴).^۲ همان‌گونه که «إِسْرَار» در مقابل «إِعْلَان» آمده است: «أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ» (بقره: ۷۷)^۳ و به معنای پنهان، امر پوشیده (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۳، ۲۵۲)، چیزی که کتمان شده،^۴ سخن پوشیده و پنهان در دل^۵ معنا شده است. البته برخی از واژه‌شناسان تصریح دارند که سر، تنها برای پنهان داشتن چیزی در درون آدمی به کار می‌رود و آنچه پشت دیوار یا به واسطه پوششی پنهان شود، «سِرٌّ» نیست، البته گاهی مجازاً به کار می‌رود و می‌گویند: «فَعَلَّ هَذَا سِرًّا» و «قَدْ أَسْرَّ الْأَمْرَ».^۶

روایت اول

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَسِّ الْعَطَّارِ رضي الله عنه قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ

۱. کما این که برخی فرق انحرافی مانند شیخیه و کشفیه چنین گمان کرده‌اند (رک: مدرسی، ۱۳۵۱: ج ۴۱).

۲. السِّرُّ: خلاف العلانية (ابن درید، ۱۹۸۸: ج ۱، ۱۲۳).

۳. الإِسْرَار: خلاف الإِعْلَان (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۵، ۱۲۴). البته برخی لغت‌شناسان «سِرٌّ» و «إِسْرَار» را هم معنا دانسته‌اند؛ از این رو، «إِعْلَان» را مقابل خود «سِرٌّ» برشمرده‌اند: «سِرٌّ: يجمع فروعَه إخفاء الشيء و ما كان من خالصه و مستقره، لا يخرج شيء منه عن هذا. فالسِرُّ خلاف الإِعْلَان، يقال أسررت الشيء إسْراراً، خلاف أعلنته» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۳، ۶۷).

۴. «السِّرُّ: الذي يَكْتُمُ» (جوهری، ۱۳۷۶: ج ۲، ۶۸۱).

۵. السِّرُّ هو الحديث المكتوم في النفس. قال تعالى: يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (طه: ۷)، و قال تعالى: إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ (توبه: ۷۸) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۴۰۴).

۶. و السِرُّ إخفاء الشيء في النفس، و لو اختلفي بستر أو وراء جدار لم يكن سرًا، و يقال في هذا الكلام سر تشبيها بما يخفي في النفس... و تقول لصاحبك: هذا سر ألقيه إليك تريد المعنى الذي تخفيه في نفسك، و النجوى تتناول جملة ما يتناجى به من الكلام، و السر يتناول معنى ذلك و قد يكون السر في غير المعاني مجازًا تقول فعل هذا سرًا و قد أسر الأمر، و النجوى لا تكون الا كلامًا (عسکری، ۱۴۰۰: ج ۱، ۵۴).

النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَزْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ فَقُلْتُ وَمِمَّ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ لِأَمْرٍ لَمْ يُوَدَّنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ قُلْتُ فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ قَالَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ عليه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْعُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عليه السلام إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۸۲).

عبد الله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود:

برای صاحب الامر غیبت ناگزیری است که هر باطل جوئی در آن به شک می افتد، گفتم: فدای شما شوم، برای چه؟ فرمود: به خاطر امری که ما اجازه نداریم آن را هویدا کنیم، گفتم: در آن غیبت چه حکمتی وجود دارد؟ فرمود: حکمت غیبت او همان حکمتی است که در غیبت حجّت های الهی پیش از او بوده است و وجه حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار گردد، هم چنان که وجه حکمت کارهای خضر عليه السلام از شکستن کشتی و کشتن پسر و به پاداشتن دیوار بر موسی عليه السلام روشن نبود تا آن که وقت جدایی آنها فرارسید. ای پسر فضل این امر، امری از امور الهی و سزای از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می کنیم که همه افعال او حکیمانه است اگرچه وجه آن آشکار نباشد.

سند

در سند روایت، نام ۵ روای آمده است:

عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِي الْعَطَّارِ: وَی از مشایخ صدوق است. وی توثیق خاصی ندارد؛ جز آن که صدوق در نقل این روایت و نیز برخی روایات دیگر، تعبیر «رضی الله عنه» را درباره او به کار برده است که بنابر برخی مبانی نشان از وثاقت وی دارد. مرحوم خوئی که شیخوخیت و تعبیر فوق را دلیل بر توثیق نمی داند، وی را مجهول توصیف کرده است (خوئی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ۳۸).

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ: دو دلیل برای وثاقت وی ارائه شده است: ۱. روایات فراوان کشی از او؛ ۲. شیخ طوسی او را فاضل خوانده است. مرحوم خوئی وی را موثق نمی داند و هر دو دلیل فوق را نارسا می داند؛ زیرا اولاً نجاشی درباره کشی گفته است که او از ضعفا فراوان

روایت نقل می‌کند و ثانیاً فاضل بودن مدحی در جهت روایتگری نیست و از این رو، ارزشی ندارد (همان: ج ۱۲، ۱۵۹).

حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِي: وی امامی، ثقه و از اجلاست. نجاشی و حلی وی را با اوصافی چون «ثقه» و «وجه» ستوده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۳۸؛ حلی، ۱۳۸۱: ۱۲).

أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْمَدَائِنِيِّ: وی مهمل است.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ: به وثاقت وی مرحوم نجاشی و علامه حلی تصریح کرده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۲۲؛ حلی، ۱۳۸۱: ۱۱۱).

نتیجه

حتی اگر دو راوی اول را براساس برخی مبانی ثقه بدانیم، باز هم روایت از نظر سندی معتبر نخواهد بود؛ زیرا راوی چهارم، «احمد بن عبد الله بن جعفر المدائنی» مهمل است. از سوی دیگر، این روایت از منفردات صدوق است و در منابع روایی دیگر نیامده است تا با تغییر سند بتوانیم مشکل سندی آن را حل کنیم. از نظر مضمونی چند روایات معدود دیگر به آن نزدیک هستند، اما هیچ یک بسان این روایت مفصل نیست و تنها در اصل پوشیده بودن علت غیبت با هم سازگاری دارند. البته، مجهول بودن یک راوی یا عدم وجود دلیل توثیق برای برخی دیگر، باعث می‌شود تا اثبات صدور مشکل شود، اما این به معنای جعل و وضع در حدیث نیست، از این رو، در بحث‌های معارفی دین، به صرف وجود راوی مهمل یا عدم وجود دلیل توثیق نمی‌توانیم از دلالت روایت صرف نظر کنیم.

دلالت

امام در این روایت از وقوع غیبت و حتمی بودن آن سخن می‌گوید؛ غیبتی که در آن، هرکه به دنبال باطل است، به شک می‌افتد: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ» در روایات بسیاری که خبر از غیبت امام زمان عجل الله فرجه داده شده است و از جمله همین روایت، از امام زمان عجل الله فرجه با تعبیر «صاحب هذا الأمر» یاد شده است.^۱ از آن جا که واژه «امر» در روایات، به امر ولایت و خلافت اهل بیت عجل الله فرجه اشاره دارد،^۲ می‌توان به این نکته لطیف دست

۱. رک: عربی، بی تا: ۳۲۵؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۵۶؛ کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ۳۳۵؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۵۴؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۳۴۳ و ۴۸۲؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۱۶۶.

۲. برای نمونه، به چند روایت اشاره می‌کنیم:

مثنی عن ابي بصير عن ابي عبدالله عجل الله فرجه قال: مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلْيَتَّخِذْ لِلْبَلَاءِ جَلْبَاباً فَوَاللَّهِ لَهُوَ الْبِنَا وَالِي شِيعَتِنَا أَسْرَعُ مِنَ السَّيْلِ إِلَى قَرَارِ الْوَادِي يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضاً (جمعی از علما، ۱۳۶۳: ۱۰۴).

یافت که غیبت، ضرورتی در جهت احیا و اقامه این امر است. به عبارت دیگر، صاحب امر بودن، ضرورت غیبت را در پی دارد و غیبت، مرحله‌ای است از فرایند ولایت و حاکمیت جهانی امام زمان علیه السلام.

آن‌گاه راوی از علت غیبت می‌پرسد: «وَلِمَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟»^۱ حضرت می‌فرماید: «لَأَمْرٍ لَمْ يُؤَدَّنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ؛ به خاطر امری که به ما اجازه داده نشده که آن را برای شما هویدا کنیم». از پاسخ امام، چند نکته به دست می‌آید:

پرسش از چرایی غیبت و این که چرا امام غیبت می‌کند، پرسشی ممنوع یا بیهوده نیست؛ چرا که امام، راوی را از پرسش منع نکرد، یا او را به خاطر این پرسش سرزنش نفرمود.

۱. غیبت امام، همانند سایر کارها و سنت‌های الهی، بر یک سری علل و زمینه‌ها استوار است و تابع یک نظام علی است و براساس گتره و تصادف شکل نگرفته است.

۲. امام خود به پاسخ پرسش راوی آگاه است و چرایی غیبت را می‌داند؛ از این رو، امام مثلاً نفرمود: «إِنَّمَا عَلَّمَهُ عِنْدَ اللَّهِ»، بلکه فرمود: «لِأَمْرٍ»، اما امری که اذن کشف آن را برای شما نداریم.»

۳. امام اجازه پرده برداشتن از چرایی غیبت را برای مردم ندارد. البته حضرت می‌فرماید: «لِأَمْرٍ لَمْ يُؤَدَّنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ؛ ما اجازه نداریم برای شما بگوئیم». با توجه به تفاوت تعبیر «لَنْ يُؤَدَّنَ» و «لَمْ يُؤَدَّنَ»، این احتمال به ذهن خطور می‌کند که این اذن نداشتن مربوط به افراد خاصی باشد؛ ممکن است امام آن را به فرد، افراد یا جمع دیگری بگوید؛ چرا که نسبت به پرده برداشتن چرایی غیبت برای ایشان مأذون بوده است. در ادامه مقاله به درستی یا نادرستی این احتمال می‌پردازیم.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّامِعِ فَاللَّهُ فَاللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يَزِيلَنَّكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا يَا بَنِي إِثْنَةَ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ... (عربی، بی تا: ۳۲۵).
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْمَيِّتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ شَهِيدٌ قُلْتُ وَإِنْ مَاتَ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ قَالَ إِي وَ اللَّهِ وَ إِنْ مَاتَ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ حَى عِنْدَ رَبِّهِ يَرْزُقُ (برقی، ۱۳۷۱ق: ج ۱، ۱۶۴).
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ طَلَبْتُ وَ قَضَيْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْأَمْرَ إِلَى إِسْمَاعِيلَ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَهُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام (صفار، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۴۷۲).

عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ وَ أُقْبِلُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَ هُوَ صَغِيرٌ وَ مَعَهُ عَنَّا قِ مَكِّيَّةٌ وَ هُوَ يَقُولُ لَهَا اسْجُدِي لِزَيْنِكَ فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا بِي وَ أُمِّي مَنْ لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ (كلینی، ۱۳۶۵ش: ج ۱، ۳۱۱).

۱. احتمال دیگری نیز نسبت به مورد پرسش «لِمَ» وجود دارد و آن این که چون حضرت فرمود: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطَلٍ» از این رو، راوی نه از چرایی غیبت، بلکه از چرایی «ارتیاب» می‌پرسد. البته این احتمال چندان ظهور ندارد.

راوی در ادامه از امام می‌پرسد: «فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟» در غیبت صاحب این امر، چه حکمتی وجود دارد؟»

امام، در پاسخ به دو مطلب اشاره می‌فرماید:

حکمت غیبت امام زمان علیه السلام، همان حکمت غیبت انبیای پیشین است؛

۱. حکمت غیبت امام زمان علیه السلام، تنها پس از ظهور آن حضرت آشکار می‌گردد، و این جریان شبیه جریان موسی و خضر علیهما السلام است؛ همان‌گونه که تا پیش از افتراق و جدایی موسی علیه السلام، حکمت کارهای خضر علیه السلام (سوراخ کردن کشتی، کشتن فرد بی‌گناه و به پا داشتن دیواری که در حال فروریختن بود) روشن نشد،^۱ حکمت غیبت نیز تا هنگامه ظهور روشن نخواهد شد. آن‌گاه حضرت، راوی را خطاب قرار داده و غیبت را سری از اسرار الهی توصیف می‌فرمایند: «ای پسر فضل این امر، امری از امور الهی و سری از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است.» یعنی: با توجه به این که غیبت، امری غیبی و سری از اسرار الهی است، پس انتظار نداشته باش که وجه حکمت آن برای آشکار شود.

۲. در این مقام، ممکن است این دغدغه در ذهن شکل گیرد که اگر غیبت، امری غیبی و سری است و ما را هم راهی به یافتن اسرار و حکمتش نیست، پس از کجا بدانیم این فعل حکیمانه است و براساس حکمت شکل گرفته است. از این رو، امام در پایان این روایت، به یک قاعده کلی تمسک می‌کند که با وجود آن، مشکل و دغدغه یاد شده رخت بر می‌بندد. امام می‌فرماید:

وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشَفٍ؛

چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه افعال او حکیمانه است، اگرچه وجه آن آشکار نباشد.

یعنی اگر براساس براهین عقلی و نقلی برایمان ثابت شد که خداوند از صفت حکمت برخوردار است، نتیجه می‌گیریم که تمام کارهای او براساس حکمت است، اگرچه در برخی موارد وجه این حکمت برای ما آشکار نباشد. البته درباره واژه «الأمر» در این عبارت امام که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَبِسْرِّهِ مِنْ سِرِّ اللَّهِ» سه احتمال وجود دارد:

۱. به «الأمر» در عبارت «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً» اشاره داشته باشد، در این صورت، مراد

۱. این جریان به صورت کامل در سوره کهف آیات ۶۶ تا ۸۲ آمده است.

از «امر»، امر ولایت و خلافت امامان خواهد بود؛ ۲. به «امر» در عبارت «لَأْمُرَنَّ لَمْ يُوَدِّدَنَّ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ»، اشاره دارد، در این صورت، به علت غیبت اشاره دارد. ۳. مراد از «امر»، خود غیبت است، از آن جهت که فعلی از افعال خداوند است، نه علت آن. به نظر می‌رسد بخش پایانی روایت، احتمال سوم را تقویت می‌سازد؛ چرا که عبارت «متی علمنا...» در مقام بیان کبرای کلی و تعلیل آن است (همه کارهای خداوند حکیمانه است؛ چون خداوند حکیم است) در این صورت، جمله پیشین آن بیان صغرا است: «غیبت، فعلی الهی است که از سنخ غیوب و اسرار الهی است» در این صورت، سه عبارت پایانی، انسجام استدلالی خوبی خواهد داشت:

صغری: غیبت، فعلی الهی است که از سنخ غیوب و اسرار الهی است؛

کبری: همه افعال الهی دارای حکمت است (چه حکمتش برای ما آشکار باشد، چه پنهان)؛

نتیجه: غیبت، یک فعل حکیمانه است.

البته چندین نکته در این روایت به درنگی افزونه، نیازمند است:

با آن که امام فرمود ما اذن نداریم که علت غیبت را بگوئیم، راوی از حکمت غیبت می‌پرسد و می‌گوید: «مراد از حکمت غیبت چیست؟» در این مقام دو احتمال وجود دارد:

اگرچه در زمانه ما و در علوم اسلامی، میان حکمت و علت، تفاوتی آشکار وجود دارد، اما به نظر نمی‌رسد که در زمان صدور روایت نیز چنین تفاوتی وجود داشته است. در نتیجه، مراد از حکمت غیبت، همان علت غیبت است. در این صورت، گویا راوی انتظار نداشته که امام در برابر پرسش از چرایی غیبت، چنین پاسخ دهد که ما اذن نداریم که پرده برداریم، از این رو، دوباره پرسیده است و حضرت می‌فرماید به هر حال، این ناشناخته ماندن وجوه یک کار، چیز عجیبی نیست؛ انبیای گذشته نیز غیبت داشته‌اند و علت و حکمتی داشته است. علت غیبت امام زمان علیه السلام نیز همان است، اگرچه نمی‌دانیم و تنها بعد از ظهور منکشف می‌شود. این احتمال، چندان استوار به نظر نمی‌رسد.

ظاهر خود روایت می‌رساند که مراد از حکمت غیبت، چیزی غیر از علت غیبت است؛ زیرا از یک سو، یک بار با «لِمَ» می‌پرسد و بار دیگر، با «ما وجهُ الحِکْمَةِ»؛ از سوی دیگر، اگر مراد از وجه حکمت همان علت بود، لازم بود حضرت اصل پرسش را تخطئه کرده و می‌فرمود: «چرا دوباره می‌پرسی؟ من که گفتم اذن ندارم بگویم.» یا حداقل همان پاسخ پیشین را تکرار می‌فرمود، در حالی که امام به بحث از وجه حکمت می‌پردازد و پاسخی غیر از پاسخ از «لِمَ» ارائه می‌فرماید.

امروزه، میان علت و حکمت تفاوت می‌گذارند؛ به ویژه در لسان فقها، علت را به معنای علت تامه و مناط حکم می‌دانند که حکم، دائرمدار وجود آن است، اما حکمت را به معنای

فایده حکم می‌دانند که فقدان آن، ضرری به جریان حکم نمی‌زند. براین اساس، بسیاری از مواردی را که در روایات به عنوان علل احکام مطرح شده است، حکمت و فایده حکم می‌شمارند که حتی در صورت نبود آن، حکم هم چنان باقی است. این تعبیر اگر بنا باشد برای پدیده‌ها به کار رود، باید بگوئیم مراد از «علت»، شرایط و عوامل زمینه‌ساز یک پدیده و مراد از «حکمت»، آثار و نتایج آن است.

در این روایت، واژه «علت» نیامده است، بلکه پرسش با «لِمَ» آمده است و نیز در کنار آن، «وجه الحکمة» مطرح شده است. با بررسی این دو (لِمَ - وجه الحکمة) در روایات، درمی‌یابیم که پرسش با «وجه الحکمة»، برای بیان پرسش از فوائد و اغراض به کار می‌رود؛^۱ این معنا را در کلام علمای نزدیک به عصر معصومان نیز می‌توان یافت. مثلاً به روشنی از کلام سیدمرتضی بر می‌آید که «وجه الحکمة» را به معنای فایده گرفته است.^۲ این معنا، در آثار متأخرین نیز فراوان

۱. به عنوان نمونه در روایات زیر:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى [بْنِ] جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّرِيفِيِّ عَنْ خَتَّانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ وَيْحَكُمْ مَا تَذَرُونَ مَا عَلِمْتُ [عَمِلْتُ] وَاللَّهِ الَّذِي عَلِمْتُ [عَمِلْتُ] خَيْرٌ لِيَشِيعَتِي مِمَّا ظَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ أَوْ لَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ وَ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَأَخَذَ سَيْدِي شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَصَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَالُوا بَلَى قَالَ أَوْ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا حَرَّقَ السَّفِينَةَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِنْ [إِذَا] قَدْ حَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ حِكْمَةً وَ صَوَابًا أَوْ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَفْعُ فِي غَنَقِهِ بَيْعَةً لِمُعَاوِيَةَ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يَصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْفَى وَ لَدَاتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصَهُ لَمَّا يَكُونُ لِأَحَدٍ فِي غَنَقِهِ بَيْعَةً إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ النَّاسُ مِنْ وَ لِدِ أَحَى الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَامِ يَطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يَظْهَرُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ۲۲۵].

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ دَاوُدَ الدَّقَائِقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ اللَّيْثِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بُكَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَلَاءِ الْخَفَّافُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ قُلْتُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ دَاهَنْتَ مُعَاوِيَةَ وَ صَالَخْتَهُ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَقَّ لَكَ دُونَهُ وَ أَنَّ مُعَاوِيَةَ ضَالٌّ بَاغٍ فَقَالَ يَا أَبَا سَعِيدٍ أَلَسْتُ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ إِمَامًا عَلَيْهِمْ نَعْدُ أَبِي قُلْتُ بَلَى قَالَ أَلَسْتُ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِي وَ لِأَجْلِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا قُلْتُ بَلَى - قَالَ فَأَنَا إِذْنُ إِمَامٍ لَوْ قُمْتُ وَ أَنَا إِمَامٌ لَوْ قَعَدْتُ يَا أَبَا سَعِيدٍ عَلَنُ مَضَالِحَتِي لِمُعَاوِيَةَ عَلَنُ مَضَالِحَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِبَنِي صَمْرَةَ وَ بَنِي أَشْجَعٍ وَ لِأَهْلِ مَكَّةَ جِئِنِ انْتَصَرَ مِنَ الْخُدَيْبِيَّةِ أَوْلَيْتُكَ كَفَارًا بِالتَّنْزِيلِ وَ مُعَاوِيَةَ وَ أَمْضَاؤُهُ كَفَارًا بِالتَّوْبِيلِ يَا أَبَا سَعِيدٍ إِذَا كُنْتُ إِمَامًا مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمْ يَجِبْ أَنْ يَسْفَهُ رَأْيِي فِيمَا أَتَيْتُهُ مِنْ مُهَادَنَةٍ أَوْ مُحَارَبَةٍ وَ إِنْ كَانَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَيْتُهُ مُلْتَبِسًا أَلَا تَرَى الْخَضِرَ ﷺ لَمَّا حَرَّقَ السَّفِينَةَ وَ قَتَلَ الْغُلَامَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ سَخَطَ مُوسَى ﷺ فَعَلَهُ لِاشْتِبَاهِ وَجْهِ الْحِكْمَةِ عَلَيْهِ حَتَّى أَحْبَبَهُ فَرَضِي هَكَذَا أَنَا سَخَطْتُكُمْ عَلَى بَعْضِكُمْ بِوَجْهِ الْحِكْمَةِ فِيهِ وَ لَوْ لَا مَا أَتَيْتُ لَمَّا تَرَكْتُ مِنْ شَيْعَتِنَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ إِلَّا قُتِلَ [صدوق، بی تا، ج: ۱، ۲۱۲].

۲. این سؤال سائل عن قوله تعالى: وَإِذَا الْمُؤَوَّدَةُ سُئِلَتْ. بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؛ [تکوير: ۸-۹] فقال: كيف يصح أن يسأل من لا ذنب له ولا عقل؟ وأي فائدة في سؤالها عن ذلك؟ وما وجه الحكمة فيه؟ وما الموءودة؟ ومن أي شيء اشتقاق هذه اللفظة؟ (سیدمرتضی، ۱۹۹۸م: ج ۲، ۲۷۹) همچنین در نمونه زیر: و الجواب السادس ما روى عن ابن عباس قال: يفتح لهم و هم في النار باب من الجنة، فيقبلون إليه مسرعين؛ حتى إذا انتهوا إليه سد عليهم، فيضحك المؤمنون منهم إذا رأوا

یافت می‌شود.^۱

اما واژه «لیم» در روایات، گاهی برای پرسش از علت، یعنی زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری یک حکم یا پدیده به کار رفته است و گاهی برای پرسش از غرض‌ها و فواید. نمونه کاربست معنای اول، روایت زیر است:

عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا قَالَ لِكَثْرَةِ سُجُودِهِ عَلَى الْأَرْضِ (صدوق، بی تا: ج ۱، ۱۴).

نمونه کاربست معنای دوم، روایت زیر است:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ قُلْتُ لَهُ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْخَلْقُ عَلَى أَنْوَاعٍ شَتَّى وَمَ جِئْتُهُمْ نَوْعًا وَاحِدًا فَقَالَ لِيَأْتِيَ فِي الْأَوْهَامِ أَنَّهُ عَاجِزٌ وَلَا يَقَعُ صُورَةٌ فِي وَهْمٍ مُلْجِدٍ إِلَّا وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهَا خَلْقًا لِيَتَلَا يَقُولُ قَائِلٌ هَلْ يَقْدِرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ صُورَةَ كَذَا وَكَذَا لِأَنَّهُ لَا يَقُولُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ مُوجُودٌ فِي خَلْقِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَعْلَمُ بِالنَّظَرِ إِلَى أَنْوَاعِ خَلْقِهِ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (همان).

حال، در روایت محلّ بحث، پرسش به واسطه «لیم» و «وجه الحكمة» در کنار هم آمده‌اند و این خود قرینه است بر این که مراد از پرسش از «لیم»، پرسش از فایده و غرض نبوده است و پرسش از چرایی تحقق غیبت به لحاظ شرایط و زمینه‌هاست. شاهد بر این گفتار، روایت دیگر یا نقل دیگر از روایت محلّ بحث است که قطب‌الدین رواندی پیرامون غیبت امام زمان ع نقل کرده است:

وَقَالَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ تَغْيِبُ وَلَا دُنُوهُ عَنْ هَذَا الْخَلْقِ لِيَأْتِيَ أَحَدٌ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ فَيُصْلِحُ اللَّهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ قِيلَ لَهُ مَا وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ قَالَ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتٍ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا

الأبواب وقد أغلقت دونهم؛ ولذلك قال عزوجل: فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ. عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ؛ [مطففين: ۳۴-۳۵]. فإن قيل: و أئ فائدة في هذا الفعل؟ و ما وجه الحكمة فيه؟ قلنا: وجه الحكمة فيه ظاهر؛ لأن ذلك أغلظ في نفوسهم، و أعظم في مكروههم؛ و هو ضرب من العقاب الذي يستحقونه بأفعالهم القبيحة؛ لأن من طمع في النجاة و الخلاص من المكروه، و اشتد حرصه على ذلك؛ ثم حيل بينه و بين الفرج و رد إلى المكروه يكون عذابه أصعب و أغلظ من عذاب من لا طريق للطمع عليه (سیدمرتضی، ۱۹۹۸م: ج ۲، ۱۴۹).

۱. مثلاً صدرا در شرح اصول کافی می‌نویسد: «و اما الشبهة الثالثة و هي السؤال عن فائدة تكليف ابليس بالسجود لآدم و الحكمة فيه. فالجواب عنها أولا: انه ينبغي ان يعلم ان لله في كل ما يفعله او يأمره حكمة بل حكم كثيرة، لانه تعالى منزه عن فعل العبث و الاتفاق و الجراف، و ان خفي علينا وجه الحكمة في كثير من الامور على التفصيل بعد ان علمنا القانون الكلي في ذلك على الاجمال، و خفاء الشيء علينا لا يوجب انتفاؤه، و هذا يصلح للجواب عن مثل هذه الشبهة و نظائرها» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳ش: ج ۴، ۲۴۶).

بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهَ الْحِكْمَةِ لِمَا أَتَاهُ الْخُضْرُعُ مِنْ خَزَقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ
وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِيُوسَىٰ عَ إِلَىٰ وَفْتِ افْتِرَاقِهِمَا (راوندی، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ۹۵۷).

در این روایت، با آن که ابتدا با «لَيْلًا...» علت غیبت بیان شده است. اما در ادامه باز این پرسش مطرح شده است که: «ما وجه الحكمة في غيبته؟»

قرینه دیگری که معنای یاد شده برای «لیم» را تقویت می کند آن است که امام صادق علیه السلام، سال ها پیش از ولادت امام عصر علیه السلام از ضرورت و لابدیت غیبت می دهد: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا» طبیعی است که فرد بپرسد چرا امام زمان علیه السلام باید به ناچار غیبت کند؟ «فَقُلْتُ وَ لِمَ؟» در واقع، این پرسش، پرسش از زمینه ها و عواملی است که ضرورت غیبت را در پی خواهد داشت.

با توجه به آنچه گفته شد می توان گفت که امام، علت غیبت را پوشیده معرفی کرد و فرمود که ما اذن کشف آن را برای شما نداریم، ولی به پرسش «ما وجه الحكمة»، به ظاهر پاسخ داده است.^۱ اکنون پرسش این است که براساس فرمایش امام، حکمت غیبت چیست؟ آیا در فرمایش امام، حکمت غیبت روشن شده است یا آن که در حقیقت، حکمت غیبت نیز بیان نشده است. در این جهت نیز، دو احتمال قابل طرح است:

- حکمت غیبیت، به صورت یک عنوان کلی آمده است: «وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهٌ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ» و روشن است که وجه حکمت غیبت حجت ها و انبیای پیشین، همان ترس از قتل و دیگر آسیب های دشمنان بوده است. بنابراین، اگرچه ایشان به حکمت غیبت تصریح نکرده است، اما آن را بیان فرموده است.

از مجموع فرمایش امام، تنها اصل حکمت دار بودن غیبت امام زمان علیه السلام فهمیده می شود و امام، آن حکمت را بازگو نکرده است و حکمت غیبت، تنها پس از ظهور کشف می شود.

به نظر می رسد احتمال دوم بهتر است؛ زیرا از سویی یقین نداریم که غیبت همه انبیا و حجت های الهی برای ترس و آسیب دشمنان بوده است و دلیلی نداریم که مردم زمانه امام، حکمت غیبت حجت های پیشین را می دانستند؛ در نتیجه، بیان امام که حکمت غیبت امام زمان علیه السلام، همان حکمت غیبت حجت های پیشین است، تنها برای تأکید بر حکمت داشتن

۱. اگر میان لیم و وجه الحكمة تفاوتی نگذاریم، در روایت تنافی وجود خواهد داشت. امام می فرماید: علت غیبت گفتنی نیست. راوی دوباره می پرسد و حضرت نمی فرماید پوشیده است و به ظاهر شروع به پاسخ می کند که سرآخر آن را هم نمی گوید! از این رو، باید میان لیم و وجه الحكمة تفاوت بگذاریم، اگر یکی بود، لازم می آمد امام بگوید من که گفتم بیان شدنی نیست چرا دوباره می پرسی؟

است، اما وجه حکمت را روشن نمی‌سازد. از سوی دیگر، احتمال دوم، با مجموعه گزاره‌های روایت سازگاری بیشتری دارد. در این روایت آمده است: «وجه حکمت غیبت او، پس از ظهورش آشکار می‌گردد» و آن‌گاه، به جریان خضر علیه السلام تشبیه شده است که وجه حکمت کارهای خضر علیه السلام، بر موسی علیه السلام پوشیده بود تا آن‌که خود خضر علیه السلام آنها را بیان کرد. از سوی دیگر، در پایان روایت نیز تصریح شده است که:

چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه افعال او حکیمانه است، اگرچه وجه آن آشکار نباشد.

گفته شد که راوی هم از علت غیبت پرسیده است و هم از حکمت غیبت و امام، علت و حکمت غیبت را به طور مشخص بیان نفرموده است، اما یک نکته وجود دارد و آن اختلاف تعبیر پیرامون این دو پرسش است. درباره علت غیبت فرمود: «به ما اذن بیان آن برای شما داده نشده است». اما درباره حکمت فرمود: «جز پس از ظهور کشف نمی‌شود» این اختلاف بیان می‌رساند که ممکن است اذن بیان علت غیبت، در شرایطی دیگر داده شود؛ حال یا در بازه‌ای دیگر - مثلاً در زمان امام رضا علیه السلام یا امام عصر علیه السلام - و یا نسبت به افراد دیگری که مقرب‌ترند و در نتیجه، پس از اذن، قابل بیان خواهد بود؛ اما وجه حکمت غیبت، حتی با تغییر شرایط نیز، هم‌چنان تا زمان ظهور ناشناخته خواهند ماند؛ «وجه غیبت، جز بعد از ظهور، روشن نخواهد شد»^۱.

اگرچه عینیت یافتن فایده و حکمت یک فعل، تنها پس از تحقق آن، معنا دارد، اما علم به فایده و حکمت یک فعل، پیش از تحقق نیز قابل بیان است، به ویژه از سوی کسانی که به زوایای گوناگون یک کار (شرایط، موانع، درصد احتمال موفقیت و...) آگاهی داشته باشند، پس چگونه است که امام می‌فرماید: «وجه حکمت غیبت، جز بعد از ظهور کشف نمی‌شود»؟ در پاسخ باید گفت که اولاً این گفته عمومیت ندارد؛ چرا که در مواردی حکمت برخی کارها، به گونه‌ای که متناسب با درک و ظرفیت گوینده باشد، قابل بیان نیست؛ ثانیاً در مواردی، در بیان نکردن حکمت‌ها، مصلحتی نهفته است.

دقت در تشبیهی که امام انجام داده است، ما را به این پاسخ‌ها نزدیک می‌سازد. امام،

۱. برخی از پژوهشگران مهدویت نیز درباره این روایت گوید: «و الملاحظ فی الحدیث أن الامام یعتبر أمر الغیبة من الأسرار الإلهیة التي لا تتضح - بالکامل - إلا بعد انتهاء عصر الغیبة و ظهور الامام ففیها من الأسرار التي «لم یؤدن بکشفها الناس» قبل الظهور، و لعل فی ذلك إشارة جلیة ان کل ما تذکره الأحادیث الشریفية من علل الغیبة لا یمثل کل عللها بل بعضخاف و ثمة علل اخرى لیس من الصالح کشفها قبل الظهور للجمیع علی الأقل» (صدر، ۱۳۸۵ ش: ج ۴، ۱۱۷).

پوشیده ماندن حکمت غیبت را به پوشیده ماندن اقدامات خضر علیه السلام برای موسی علیه السلام تا هنگام جدایی آن دو، تشبیه فرمود. در این جریان، بیان حکمت کارها، از همان آغاز ممکن بود، اما مصلحت در سرّی بودن و مخفی بودن آن بود و اگر بیان می شد، دیگر ارزش نداشت. از این رو، وقتی موسی علیه السلام اذن شاگردی می گیرد و می فرماید: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟»^۱ (کهف: ۶۶) خضر علیه السلام به او می گوید: «تو صبر و تحمل لازم را برای همراهی با من نداری؛ چرا که تو از اسرار و رموز کارهای من آگاه نیستی و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبایی باشی؟!»^۲ (کهف: ۶۷-۶۸) و موسی علیه السلام وعده می دهد که به زودی خواهی دید که صبر می کنم و تو را مخالفت و عصیان نمی کنم، ولی وعده خود را مقید به مشیت خدا کرد تا اگر تخلف نمود، دروغ نگفته باشد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۳، ۳۴۳): «قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا». تشبیه امام به این جریان نشان می دهد که اسرار و حکمت هایی در غیبت امام زمان علیه السلام نهفته است که اولاً بر خضرهای زمان آشکار است و ثانیاً بر دیگران جز پس از ظهور آشکار نخواهد شد؛ چرا که ندانستن برخی از اسرار و حکمت ها، خود جزیی از امتحان مؤمنان و منتظران فرج است. امتحان و آزمونی که براساس روایات، تاریخ ندهد، مؤمنان خالص شناخته خواهند شد و زمینه برای ظهور امام زمان علیه السلام مهیا خواهد گشت.

محمد بن منصور از پدرش نقل می کند که گفت: من و حارث بن مغیره و جمعی از اصحاب جلسه ای داشتیم و امام صادق علیه السلام سخن ما را می شنید (گویا درباره دولت حقه گفتگو می کردند)، امام صادق علیه السلام فرمود:

شما در چه موضوعی وارد شدید؟ خیلی دور است! خیلی دور است! نه به خدا آنچه شما چشم بدان دارید (ظهور دولت حق) محقق نشود تا خالص شوید، نه به خدا آنچه شما بدان چشم دارید محقق نشود تا ممتاز شوید، نه به خدا آنچه شما چشم بدان دارید محقق نشود تا هر که شقاوت می ورزد، بدبخت شود و هر که اهل سعادت است، سعادتمند گردد.

یا در روایت دیگری آمده است:

هرگاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود، خدا را، خدا را، نسبت به دین تان مواظب

۱. «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَ مِنَّمَا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (کهف: ۶۶).

۲. «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (کهف: ۶۷-۶۸).

باشید، مبادا کسی شما را از دین تان جدا کند، پسر جان! به ناچار صاحب الامر غیبتی می کند که معتقدین به این امر (امامت) هم از آن برگردند، همانا امر غیبت يك آزمایشی است از جانب خدای عزوجل که خلقش را به وسیله آن بیازماید.^۱

از امام علی علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود:

إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ حَشِينٌ مُحْشَوْشٍ سِرْمُسِيرٌ مُقَنَّعٌ بِسِرٍّ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ مُتَّحِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِإِيْمَانٍ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۲۲۳)؛^۲

حقایق امر ولایت امام و از جمله آن، حقایق غیبت، از اسراری است که جز ملک مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنان امتحان پس داده آن را تحمل نخواهند کرد.

روایت دوم

در یکی از توقیعات امام زمان علیه السلام آمده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رضی الله عنه قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: ... وَأَمَّا عَلَيْهِ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَأَحَدٍ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِ فِي عُنُقِي.^۳

و اما علت وقوع غیبت، خدای تعالی می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبدل لكم تسؤکم»، بر گردن همه پدرانم بیعت سرکشان زمانه بود، اما من وقتی خروج نمایم بیعت هیچ سرکشی بر گردنم نیست.

سند

این روایت در کتاب های *کمال الدین* شیخ صدوق، *الغیبه* شیخ طوسی و نیز *احتجاج* طبرسی

۱. عن علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر رضی الله عنه قال: إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم - لا يزالكم عنها أحد يا بني إنه لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبته حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به إنما هي مخنة من الله عز وجل امتحن بها خلقه (كليني، ۱۳۶۵ش: ج ۱، ۳۳۶). همین روایت را شیخ صدوق با سندی دیگر نقل کرده است (رک: صدوق، ۱۳۹۵ق: ۳۵۹-۳۶۰).

۲. شبیه این روایت در منابع متعدد آمده است، از جمله: هلالی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۵۶۳؛ جمعی از علماء، ۱۳۶۳ش: ۶۵؛ صفار، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۲۶؛ صدوق، ۱۳۶۲ش: ج ۲، ۶۲۴؛ صدوق، ۱۴۰۳ق: ۴۰۷؛ نهج البلاغه، خ ۱۸۹؛ راوندی، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ۷۴۹؛ ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵ق: ج ۴، ۱۲۹.

۳. این توقیع شریف از کمال الدین (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۳، ۴۵۳) نقل شده است، لیکن این توقیع با سندهای مختلف در منابع دیگر نیز ذکر شده است (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۲۹۰، ح ۲۴۷؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ۴۶۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵۳، ۱۸۰).

آمده است که همگی از کلینی نقل کرده‌اند؛ البته این توفیق درکافی نیامده است؛ زیرا اگرچه در *اصول کافی* متعرض حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الرَّحْمَانِ شده است؛ اما بخش توقیعات را در آن جا نیاورده است؛ چرا که مرحوم کلینی، کتاب *رسائل الأئمة* نیز داشته است و به احتمال قوی توقیعات را در آن جا آورده است. این کتاب تا قرن‌های هفتم و هشتم موجود بوده اما الآن موجود نیست.^۱

الف) سند کمال الدین: مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلِينِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ؛

ب) سند الغيبة: وَأَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوِيهِ وَأَبِي غَالِبِ الرَّزَّارِيِّ وَغَيْرِهِمَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ...؛

ج) سند احتجاج: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ... .

از آن جا که طبرسی (متوفای ۵۸۸ق) مستقیماً از کلینی (متوفای ۳۲۹ق) نقل کرده، روایت وی مرسله خواهد بود، مگر آن که بگوئیم وی کتاب مرحوم کلینی را در اختیار داشته است؛ از این رو، به دو سند *کمال الدین* و *الغیبة* می پردازیم:

الف) بررسی سند کمال الدین

محمد بن محمد بن عصام کلینی: وی توثیق خاص ندارد. تنها نکته درباره او این است که از مشایخ صدوق است و صدوق از وی، با «رضی الله عنه» یاد می کند. برخی شیخ اجازه را توثیق عام می دانند.^۲

محمد بن یعقوب: صاحب *اصول کافی* و از بزرگان علما است.

اسحاق بن یعقوب: در کتب رجالی نامی از وی نیامده است و مجهول است.

ب) بررسی سند الغیبة

وَأَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوِيهِ وَأَبِي غَالِبِ الرَّزَّارِيِّ وَغَيْرِهِمَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ... .

جماعة: اگرچه جماعت روشن نیست، اما مراد از آن جمعی از مشایخ وی است که قطعاً یکی از آنها ثقة است.

جعفر بن محمد بن قولویه: ثقة، امامی و از بزرگان شیعه (صاحب *کامل الزیارات*).

ابی غالب الرازی: مجهول است، اما با وجود وثاقت راوی پیشین ضرری نمی زند (دو طریق

۱. رک: وبگاه استاد احمد موسوی مددی.

۲. رک: مامقانی، ۱۳۸۹ش: ج ۳، ۹۶ (لا شبهة شیخ اجازه یغنیه عن التوثیق، فهو بحکم الثقة).

است).

محمد بن یعقوب: صاحب *اصول کافی* و از بزرگان شیعه.

اسحاق بن یعقوب: همان طور که در بررسی روایت پیشین گفته شد توثیق خاص ندارد و مجهول است.

نتیجه

سند اول به خاطر محمد بن محمد بن العصام و اسحاق بن یعقوب مشکل دارد، اما در سند دوم تنها اسحاق بن یعقوب مجهول است، حال، اگر بتوانیم وثاقت اسحاق بن یعقوب را ثابت کنیم، روایت از راه سند دوم تصحیح خواهد شد.^۱

با مراجعه به کتب روایی، فقط دو روایت دیگر یافت می‌شود که در آنها اسحاق بن یعقوب آمده است: یکی در *کمال الدین صدوق* که از طریق سعد بن عبد الله از اسحاق بن یعقوب نقل شده است (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۸۶) و دیگری در *الخرائج والجرائح* راوندی مرسلأً از ایشان آمده است (راوندی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ۴۴۳).

برخی وی را برادر کلینی دانسته‌اند (شوشتری، ۱۴۱۰ق: ۹۹)، اما به نظر می‌رسد تنها به جهت مشابه اسم پدر آنها چنین احتمالی داده‌اند، در حالی که اگر واقعاً چنین بود علی‌القاعده می‌گفت: «عن أخیه اسحاق بن یعقوب».^۲

با این حال، می‌توان شواهدی برای قبول این روایت یافت:

۱. کلینی در امر مهمی مانند صدور توقیع که از یک روایت عادی بسیار مهم‌تر است، به او اعتماد کرده است. به ویژه آن که در متن توقیع می‌گوید: «فوردت فی التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ»، و بسیار بعید است کلینی که خود در دوران غیبت صغرا بوده به مجرد نقل شفاهی اکتفا کند و خط امام را نبیند.

۲. تعبیر «مسائل أشکلت علی» نشان می‌دهد که وی یک چهره‌ی علمی بوده است. اگر به فرض اسحاق بن یعقوب فردی عادی بود که صلاحیت چنین پرسش‌هایی نداشت، کلینی به وی اعتراض کرده و سخنانش را نقل نمی‌کرد (همان).

۳. این توقیع در بردارنده جملات مهمی است که عبارت «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا إلى

۱. برخی از پژوهشگران بدون هیچ توضیحی وی را بسان مرحوم کلینی اوثق الثقات توصیف کرده است (رحیمی جعفری، ۱۳۹۲ش: ۲۵۰).

۲. ر.ک: وبگاه استاد احمد موسوی مددی.

رُوَاةٌ أَحَادِيثُنَا» از آن جمله است.

۴. خود حضرت در این توقیع برای او دعای خیر کرده است، در پایان توقیعی که در کتاب *کمال الدین* آمده است، امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: «السلامُ عليك يا اسحاق بن يعقوب و علي من أتبع الهدى» (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۵۸).^۱

۵. این روایت در طول تاریخ فقه تشیع مورد پذیرش علما بوده است. مرحوم صاحب جواهر در این باره می گوید: «بر مضمون این روایت بین علما، اجماع قولی و فعلی وجود دارد» (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۱، ۹۰). فقهای بسیاری، بدون آن که به سند حدیث اشکال وارد کنند، از آن در مباحث خود استفاده کرده اند. از جمله این دانشمندان، مرحوم صاحب جواهر، شیخ اعظم مرتضی انصاری (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق: ۷۰)، آقا رضا همدانی (همدانی، ۱۴۰۵ق: ج ۱۴، ۲۸۹)، آیت الله سید محمدکاظم یزدی (یزدی، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ۶)، آیت الله میرزا محمدحسین نائینی (نائینی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۳۳۷)، آیت الله سید محمدهادی میلانی (میلانی، ۱۳۹۵ق: ج ۴، ۲۷۷)^۲ است. بنابراین، تکیه علما بر این مقبوله، می تواند جبران کننده ضعف سندی احتمالی باشد.

دلالت

اسحاق بن یعقوب از طریق نائب امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، محمدبن عثمان عُمَری سؤالاتی را به امام عرضه می دارد. اگرچه متن سؤالات برای ما نقل نشده است و تنها پاسخ امام در قالب توقیع نقل شده است، لکن در خود توقیع به سؤالات نیز اشاره شده است. در فراز محل بحث، در پاسخ به این پرسش که علت غیبت چیست، به آیه از قرآن اشاره شده است: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ (مائده: ۱۰۱)؛ از چیزهایی مپرسید که اگر برایتان آشکار شود، ناراحت می شوید». اشاره امام به این آیه، دلالت دارد بر این که علت غیبت گفتنی نیست، سری از اسرار

۱. البته چون راوی این مدح، خود اوست، پذیرش مدح با چالش همراه است؛ مگر آنکه بگوییم توقیع در دسترس علما از جمله کلینی بوده و ایشان این جمله را نیز نقل کرده اند. افزون بر این، پذیرش علما و مقبوله بودن روایت نیز در این جهت مفید است. محققان دارالحدیث در مقدمه اصول کافی در این زمینه چنین نگاشته اند: «والتوقیع تضمن الدعاء الحسن لهذا الرجل من الإمام الحجّة مع سلامه عليه رضی الله عنه، و هو كاشف عن إخلاصه و جلالته و علو رتبته، و لا يضّر كونه هو الراوی لذلك بعد قبول هذه الرواية و التسالم على صحّتها» (کلینی، ۱۴۲۹ق: مقدمه ج ۱، ۴۷).

۲. ایشان درباره سند این حدیث و به ویژه اسحاق بن یعقوب می گوید: «و هو (اسحاق بن یعقوب) وإن لم يكن معروفاً في كتب الرجال، إلا أنه يظهر من التوقیع الشريف، و من أجوبة مسائله أنه كان من الشيعة الإمامية، و له العلم و المعرفة و الجلالة... ثم إن جهالة الراوی لا تضر في المقام، لرواية الكليني عنه، و تعدد روايات المشايخ عن الكليني عنه، و اشتهاه هذا التوقیع، و العمل بمضمونه».

الهی است و دانستنش آسیب‌زا است. برخی از محققان در توضیح این روایت چنین نگاشته است:

آیات متعددی از قرآن کریم مضمون این حدیث را تأیید کرده که دانستن همه چیز برای انسان‌ها به صلاح‌شان نیست؛ چرا که انسان گاهی درخواست و سؤالاتی را دارد که در ورای آن، با سختی‌ها و ناتوانایی‌هایی روبه‌رو خواهد شد: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» (مائده: ۱۰۱). گاهی نیز اگر حقیقت را بفهمد، از مسئولیت‌شانه خالی می‌کند: «لَوْ أَظْلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» (کهف: ۱۸)؛ اگر حقیقت برای شما روشن شود [تحمل قدرت آن را ندارید] و از دین‌گریزان خواهید شد. گاهی خداوند متعال، در قرآن می‌فرماید، قرار نیست انسان همه چیز را بداند: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ»؛ (آل عمران: ۱۷۹)؛ خداوند، شما را بر غیب آگاه نخواهد کرد. گاهی نیز از خطراتی سخن می‌گوید که انسان از روی جهل نسبت به آن به دنبال خوشی خود است: «وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۱۶)؛ چه بسیار چیزی را که دوست می‌دارید و آن، برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید». همه این موارد، انسان را به صبر دعوت می‌کند و این که زمان دانستن علت غیبیت نرسیده است (ر.ک: رحیم جعفری و طبسی، ۱۳۹۱ ش).

نقد و بررسی

در ابتدا باید کمی درباره‌ی آیه شریفه‌ای که امام بدان اشاره فرمود سخن بگوئیم و مراد از آن را بیابیم. خداوند می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (مائده: ۱۰۱)؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی پرسش نکنید، که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهگین می‌کند؛ و اگر به هنگامی که قرآن فرو فرستاده می‌شود، از آنها پرسش کنید، برای شما آشکار می‌شود؛ خدا آن (پرسش‌های بیجا) را بخشید؛ و خدا، بسیار آمرزنده‌ای بردبار است.

از نظر مفسران بزرگ چون علامه طباطبایی، مراد از این پرسش‌ها، پرسش‌هایی پیرامون خرده‌ریزهای احکام و تکالیف شرعی است که کاوش در آنها، جز دشوار کردن دین و سنگین کردن بار تکلیف نتیجه دیگری ندارد، مانند پرسش‌های بیجایی که بنی اسرائیل درباره خصوصیات گاوی که مأمور به ذبح آن شده بودند مطرح می‌کردند، تا آن که تنها در یک گاو منحصر شد و مجبور شدند به قیمت گزافی خریداری کنند. به عبارت دیگر، گویا آیه می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از رسول الله ﷺ از چیزهایی که شریعت از آنها ساکت است و خدا هم از روی عفو، تسهیل و تخفیف بر بندگان متعرض بیان آنها نشده، سؤال مکنید (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۶، ۱۵۳).

روایات شأن نزول این آیه نیز با این تفسیر سازگار است. از جمله در یکی از این روایات می‌خوانیم:

روزی پیامبر ﷺ خطبه‌ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد شخصی بنام عکاشه - و به روایتی سراقه - گفت آیا این دستور برای هر سال است، و همه سال باید حج به جا بیاوریم؟

پیامبر ﷺ به سؤال او پاسخ نگفت، ولی او اصرار کرد، و دو بار، و یا سه بار، سؤال خود را تکرار نمود، پیامبر ﷺ فرمود:

وای بر تو چرا این همه اصرار می‌کنی. اگر در جواب تو بگویم بلی، حج در همه سال بر همه شما واجب می‌شود و اگر در همه سال واجب باشد، توانایی انجام آن را نخواهید داشت و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین، مادام که چیزی به شما نگفته‌ام روی آن اصرار نوزید زیرا (یکی از) اموری که باعث هلاکت (بعضی از) اقوام گذشته شد این بود که لجاجت و پرحرفی می‌کردند و از پیامبرشان زیاد سؤال می‌نمودند، بنابراین، هنگامی که به شما دستوری می‌دهم، به اندازه توانایی خود آن را انجام دهید و هنگامی که شما را از چیزی نهی می‌کنم، خودداری کنید. آیه محلّ بحث نازل شد و مؤمنان را از پرسش‌های بی‌جا باز داشت (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۳، ۳۸۷؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۳۳۵).

در برخی از روایات، از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود:

خداوند بر شما واجباتی را واجب کرده است مبدا ضایعش بنمائید، و حدودی را تحدید کرده است مبدا از آن تجاوز کنید، و از اموری نهی کرده است مبدا حرمت خدای را در آنها رعایت نکنید، و از اموری سکوت کرده است با این که سکوتش از روی فراموشی نبوده است، مبدا در اثر جست‌وجوی از آنها خود را به زحمت اندازید.^۱

با توضیحاتی که پیرامون آیه گذشت، سرّ دانستن علت غیبت با استفاده از این روایت نادرست است؛ زیرا امام در این روایت نفرموده است که علت غیبت، سرّی از اسرار الهی و

۱. «إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّغُوهَا وَ حَدَّ لَكُمْ خُدُودًا فَلَا تَفْتَدُوْهَا وَ نَهَاكُمْ عَنِ أَسْئَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوْهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنِ أَسْئَاءَ وَ لَمْ يَدْعُهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا» (نهج البلاغه: خ ۱۰۵).

ناگفتنی است، بلکه می‌فرماید: «چیز ناخوشایندی است که اگر بگوئیم موجبات ناراحتی شما را فراهم می‌آورد». یعنی گفتنی و قابل فهم است، اما بیان آن، شما را ناخشنود می‌سازد. شاهد این مطلب آن است که خود حضرت در ادامه یکی از آن علت‌ها، یعنی بیعت نکردن با طاغوت زمان را برشمرده است؛ «برگردن همه پدرانم بیعت سرکشان زمانه بود، اما من وقتی خروج نمایم بیعت هیچ سرکشی بر گردنم نیست».^۱ چگونه سبب غیبت سزاست و امام به آن اشاره فرموده است؟!^۲

در نتیجه، ممکن است آیه مورد استشهاد حضرت به این مطلب اشاره داشته باشد که اگر امام پاسخ دهد و علت غیبت را بازگو کند، پرسشگر خواهد فهمید که او هم در این غیبت سهیم است و موجبات ناراحتی‌اش فراهم می‌آید (ر.ک: بحرینی، ۱۳۸۸ ش: ۴۶). همان‌گونه که وقتی پسر مهزیار خود را جویای امام محجوب می‌دانست. فرستاده امام صریحاً به او گفت:

ما هُوَ محجوب عنکم و لکن حَجَبَهُ سوءُ أعمالکم (طبری آملی، ۱۴۱۳ ق: ۵۴۱).

به هر حال، یک پرسش باقی می‌ماند و آن این که مراد امام از علت غیبت چه چیزی بود که بازگوکردن آن، موجبات ناراحتی شیعیان را فراهم می‌کند؟ به نظر می‌رسد همان‌گونه که گفته شد آن علت، رابطه مستقیمی با رفتارها و اقدامات شیعیان دارد و چه بسا به مواردی چون گناهان^۳ و تفرقه‌ورزی‌های شیعیان و پایدار نبودنشان بر پیمان‌ها^۴ که در روایات دیگر به آن اشاره شده است، نظر دارد.

با این حال، از نظر برخی پژوهشگران، براساس این روایت، ندانستن علت غیبت بهتر از دانستن است (رحیمی جعفری، ۱۳۹۲ ش: ۲۴۷) و اگر بازگو شود، برای شیعیان ضرر دارد (همان: ۲۵۰)، در نتیجه امام که مانند مادری مهربان است، پنهان بودن علت غیبت را به

۱. حضرت می‌فرماید: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَخِي مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَخِي مِنَ الطَّوَاغِيَةِ فِي عُنُقِي».

۲. البته این نقد در صورتی وارد می‌شود که عنوان «بیعت نداشتن با طاغوت» را سبب غیبت بدانیم. در گفتارهای پیش رو درباره این عنوان بحث خواهیم کرد.

۳. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «حَبْرٌ تَدْرِيهِ حَبْرٌ مِنْ عَشْرِ تَرْوِيهِ... إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عَلَى مَنَبَرِ الْكُوفَةِ إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتْنًا مُظْلِمَةً عَمِيَاءٌ مُنْكَسِفَةٌ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا التَّوَمَةُ قَبِيلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا التَّوَمَةُ قَالَ الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَبَعِي حَلَفَهُ عَلَيْهَا يُظْلِمُهُمْ وَ جَوْرَهُمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» (نعمانی، ۱۳۹۷ ق: ۱۴۱).

۴. در توفیق شریف از ناحیه امام زمان علیه السلام آمده است: وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَفَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِمَا فَعَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِمَا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤَيِّرُهُ مِنْهُمْ (طبرسی، ۱۴۰۳ ق: ج ۲، ۴۹۹).

نفع ما شیعیان دانسته است (همان: ۲۵۱).

به نظر می‌رسد این تبیین ناصواب برخاسته از ترجمه ایشان از آیه است. ایشان آیه شریفه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» را چنین ترجمه کرده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که اگر بدانید به ضرر شماست، سؤال نکنید». در نتیجه، «تَسْؤُكُمْ» را به معنای «به ضرر شماست»، ترجمه کرده است، در حالی که «تَسْؤُكُمْ» یعنی شما را ناراحت و ناخشنود می‌سازد.^۱ براساس کدام دلیل، ندانستن هر چیزی که ناخرسندمان می‌کند، بهتر از دانستن است و به نفع ما است؟!!

افزون بر این، ایشان عنوان «عهده‌دار نبودن بیعت» را به عنوان یک از علل و عوامل غیبت مطرح فرموده و پذیرفته است (همان: ۱۳۱)، چگونه ندانستن علت غیبت بهتر است که امام در ادامه به یکی از آنها اشاره کرده است؟!!

پژوهشگر دیگری از این هم فراتر رفته است؛ وی بخش دیگری از توفیق را نیز آورده و با تمسک به آن، سؤال از چرایی غیبت را امری ممنوع و ناپسند می‌داند. ایشان توفیق را چنین نقل می‌کند:

وَأَمَّا عَلْتٌ مَّا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ
إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ... فَأَعْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ
كُفِيَتُمْ.

سپس چنین می‌گوید:

طبق این توصیه، جستجو و کنکاش از این امر [علت غیبت]، پسندیده نیست و از مواردی دانسته شده که به ما ربطی ندارد. وظیفه ما ایمان کامل و عمیق به اموری است که خداوند اراده فرموده و تلاش برای کشف از رمز و راز آن، کار صحیحی نیست... به جای حساس شدن و جستجو از علت و حکمت غیبت، باید به دنبال آشنایی با وظایف خاص خود در این زمان باشیم تا راه نجاتی از خطرات هولناک آن پیدا کنیم (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۱۶).

وی در ادامه دیدگاه کسانی را که از این روایت برای کشف علت غیبت (قصور و تقصیر شیعیان) بهره بردند (نودهی، ۱۳۸۳: ۲۸)، به نقد کشیده و از تمسک امام به آیه «لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ» منع کشف علت را استفاده کرده و می‌نگارد:

۱. هیچ یک از ۳۶ ترجمه موجود در نرم افزار جامع التفاسیر «تَسْؤُكُمْ» را به معنای ضرررسانی ترجمه نکرده‌اند، بلکه همگی از واژگانی چون ناراحت شدن، بدآمن، ناخشنودبودن، غمگین کردن، آزار دادن بهره برده‌اند.

واقعاً تعجب آور است که از این گزاره، ضد آن را استنباط کرده‌اند... علاوه بر این، در ادامه توقیع فرمودند که باب پرسش از آنچه را که به شما مربوط نیست ببندید. اگر مقصود امام قصور و تقصیر شیعیان باشد، آیا می‌توان گفت که به آنها مربوط نمی‌شود؟! (بنی هاشمی، ۱۳۸۴ ش: ۲۱۸)

اگر بخواهیم این بیان را تقویت کنیم می‌توان جملات بعدی روایت را نیز افزود:

وَأَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرْجُكُمْ؛

و فراوان برای تعجیل در فرج دعا کنید؛ زیرا همان فرج شماست.

یعنی به جای پرسش از علت غیبت و پرسش از چیزهایی که سودی برایتان ندارد، فراوان برای تعجیل فرج دعا کنید. وظیفه شما دعا کردن است، نه پی جویی از علت غیبت. در پاسخ باید گفت: ایشان متأسفانه بخشی از متن روایت را نیآورده است. این توقیع، روایتی طولانی است که امام در آن به پرسش‌های متعدد «اسحاق بن یعقوب» که از طریق محمد بن عثمان مطرح شده بود، پاسخ می‌دهد:

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعُمَرِيَّ ع أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَاباً قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى فَوْرَدَتٍ فِي التَّوْقِيعِ بِحِطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ ع:
أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَرَشِدَكَ اللَّهُ وَتَبَّتْكَ مِنْ أَمْرِ الْمُكْرِبِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمِّنَا
فَاعْلَمْ....

حضرت، در ادامه بارها با به کارگیری واژه «اما» به سوالات بعدی می‌پردازد:

أَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوُلْدِهِ... أَمَّا الْفُقَاعُ... أَمَّا أَمْوَالُكُمْ... أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ... أَمَّا قَوْلُ
مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ ع لَمْ يُقْتَلْ... أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ... وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ
الْعُمَرِيَّ... وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَهْرَبِيَارَ الْأَهْوَازِيِّ... أَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ... أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ
شَاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ... وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبٍ الْأَجْدَعُ... أَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ
بِأَمْوَالِنَا... أَمَّا الْحُمْسُ... أَمَّا نَدَامَةُ قَوْمٍ قَدْ شَكَّوْا فِي دِينِ اللَّهِ... أَمَّا عَلَّةُ مَا وَقَعَ مِنْ
الْغَيْبَةِ... وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي... فَأَعْلِفُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَلَا
تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِيَئُمْ.

بنابراین، امام به هفده پرسش پاسخ داده که برخی به غیبت مربوط می‌شود و برخی نیز مربوط به مسائل دیگر چون احکام شرعی است. پرسش شانزدهم، به چرایی غیبت مربوط است (و اما علّة ما وقع من الغيبة...) و پاسخ پایانی به «چگونگی بهره بردن از امام غائب» اختصاص دارد:

وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي فَكَالِإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيْبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَ
إِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ .

آن‌گاه حضرت می‌فرماید: «از اموری که سودی برایتان ندارد پرسش نکنید و خود را در
آموختن آنچه از شما نخواستند به زحمت نیفکنید» پس این عبارت، اولاً بلافاصله پس از
پاسخ چرایی غیبت نیامده است و ثانیاً در واقع، پس از تمام هدفه پرسش آمده است. در نتیجه
دو احتمال در آن راه دارد: ۱. به پرسش پایانی مربوط باشد؛ ۲. پرسش‌های اسحاق بن یعقوب
بیش از این بوده و این عبارت، ناظر به پرسش‌ها و مواردی است که امام پاسخ نداده است، به
خلاف مواردی که پاسخ داده است، مانند علت غیبت که دیگر این عبارات آن را نخواهد
گرفت. اگرچه احتمال دوم، مناسب‌تر است، اما بنا بر هر دو احتمال، ارتباطی به چرایی غیبت
ندارد.

روایت سوم

حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ
الْفَرَّازِيِّ [الْفَرَّازِيُّ] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي
الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ
عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَكُنْ
أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ
بَعْدِي أَوْهُمْ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ... ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَ كِنْيَتِي
حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَيْتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَلِكَ الَّذِي يُفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ
عَلَى يَدَيْهِ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يُبْثُ
فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ فَقَالَ إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ
بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ جَلَّلَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ
هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَحْزُونِ عِلْمِهِ فَاعْتَمِدُوا إِلَيْهِ عَنِ أَهْلِهِ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۵۳)

جابر بن یزید جعفی گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت: وقتی که
خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را فرو فرستاد که «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» گفتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناخته‌ایم،
پس اولو الامری که خداوند طاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی
هستند؟ فرمود: ای جابر آنها جانشینان من و ائمه مسلمین پس از من هستند، اول

ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی - که در تورات به باقر معروف است و توی جابر او را می بینی و آن گاه که او را دیدار کردی سلام مرا به او برسان - و پس از او جعفر بن محمد صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی ابن محمد و حسن بن علی و پس از او همام و هم کنیه من حجة الله در زمینش و بقية الله در بین عبادش، فرزند حسن بن علی ائمه مسلمین خواهند بود، او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او کسی است که از شیعیان و اولیائش غایب شود، غیبتی که بر عقیده به امامت او باقی نماند مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است. جابر گوید: گفتیم: یا رسول الله! آیا در غیبت او برای شیعیانش انتفاعی هست؟ فرمود: آری، قسم به خدایی که مرا به نبوت مبعوث فرمود به نور او استضاءه می کنند و به ولایت او در دوران غیبتش منتفع می شوند مانند انتفاع مردم از خورشیدی که در پس ابراست، ای جابر! این سر مکنون خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلس بیوشان.^۱

سند

غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا: این تعبیر نشان از تعدد راویان و ناقلان امامی دارد و اگرچه دقیقاً به شخص خاصی اشاره نکرده است، ولی احتمال وجود ثقه در میان این جمع به اندازه ای هست که در سند روایت خللی وارد نسازد.

محمد بن همام: محمد بن همام بن سهیل: وی ثقه است. شیخ طوسی در فهرست و رجالش درباره وی گفته است: «جليل القدر ثقة» (طوسی، بی تا: ۴۰۲؛ طوسی، ۱۴۲۷ق: ۴۳۹) و علامه حلی در خلاصه می فرماید: «شیخ أصحابنا و متقدمهم له منزلة عظيمة كثير الحديث جليل القدر ثقة» (حلی، ۱۳۸۱ق: ۱۴۶).

جعفر بن محمد بن مالك الفزاري [الفزاري]: ابن غضائری وی را ضعیف، غالی و متروک

۱. حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَرَزِيِّ [الْفَرَزِيُّ] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَلِيَّانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ نَبِيَّهِ مُحَمَّدِيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أُطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ هُمُ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوْلَهُمْ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ... ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيحِي وَ كِنْيَتِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَيَّ بِدِيهِ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا ذَلِكَ الَّذِي يَغِيثُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَنْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ فَقَالَ إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ إِنَّهُمْ بِشِصْبَتِي بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعَ النَّاسِ بِالسَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ فَانْكُتْمُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۵۳).

الحديث توصيف کرده است (ابن غضائری، بی تا: ج ۱، ۴۸). نجاشی هم براساس گفته ابن غضائری او را ضعیف و فاسدالمذهب توصیف کرده است (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۱۲۲). اما طوسی وی را ثقة شمرده است (طوسی، ۱۴۲۷ق: ۴۸۱). علامه حلی پس از نقل کلام ابن غضائری و شیخ طوسی توقف کرده است.^۱ مرحوم خویی نیز پس از نقل موارد پیشین و یادآوری این نکته که در روایان کامل الزیارات و تفسیر قمی آمده است، با این حال توقف کرده است (خوئی، ۱۴۰۹ق: ج ۴، ۱۱۹). اگر کثرت نقل اجلا را به عنوان یکی از توثیقات عام بشماریم، این فرد موثق خواهد بود (در نرم افزار درایه نیز چنین توصیف شده است: «إمامی، ثقة، جلیل علی التحقيق»).

الحسن بن محمد بن سماعة الکندی الصیرفی: نجاشی او را از بزرگان واقفیه و ثقه می شمارد (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۴۱). شیخ طوسی نیز بر واقفی بودن او تصریح دارد، اما از نگاهشته های او تعریف کرده است (طوسی، بی تا: ۱۳۴).

احمد بن الحارث: وی مجهول است.

المفضل بن عمر: کشی، نجاشی، ابن غضائری او را تضعیف کرده، فاسدالمذهب معرفی کرده اند، با این حال، در نرم افزار نوروی را ثقة و جلیل شمرده است (البته احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و نیز یونس بن عبد الرحمان، ابن محبوب و عثمان بن عیسی که همگی از اصحاب اجماع هستند و «لا یروون و لا یُرسلون الا عن ثقة» از او روایت نقل کرده اند).

یونس بن ظبیان: به تصریح نجاشی و کشی ضعیف و فاسدالمذهب است.

جابر بن یزید الجعفی: از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و ثقه.

جابر بن عبدالله الأنصاری: از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و ثقه.

نتیجه

روایت به خاطر وجود برخی روایان ضعیف و مجهول، ضعیف است. این روایت در دو کتاب *کفایة الأثر و کشف الغمة فی معرفة المعرفة* نیز نقل شده است (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ج ۲، ۵۱۰)، اما مشکل سندی را برطرف نمی سازد؛ زیرا *سند کفایة الأثر*، مشابه *سند کمال الدین* است که مشتمل بر افراد ضعیف و مجهول است؛ در *کشف الغمة* هم مستقیم از جابر نقل کرده و سند آن نقل نشده است.

۱. «فعدی فی حدیثه توقف و لا أعمل بروایت» (حلی، ۱۳۸۱ق: ۲۱۰).

دلالت

در این روایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از معرفی امامان دوازده گانه به جابر، از غیبت امام دوازدهم و امتحان مؤمنان در آن ایام، پرده برداشته است. آن گاه جابر از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می پرسد که آیا شیعیان از امام غایب بهره می برند؟ و حضرت پاسخ می دهد که از امام غایب همچون خورشید پشت ابر بهره می برند. آن گاه جابر را خطاب قرار داده و فرمودند: «يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ فَأَكْتُمُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ» با توجه به جملات پیشین، مراد حضرت آن است که مسئله غیبت، از سنخ اسرار پوشیده الهی است که از خزینه علم الهی نشأت گرفته است. بنابراین، کسی از علل آن آگاهی نخواهد یافت و علت غیبت هم، سرّی از اسرار الهی است.

نقد و بررسی

در استدلال فوق، مشاّرُ الیه «هذا» را «غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام» دانسته است. آن گاه، چنین نتیجه گرفته است که چون اصل غیبت از سنخ مسائل غیبی و سرّی است، پس علت غیبت نیز از اسرار الهی است که بر بشر پوشیده است. این استدلال، از دو جهت دارای اشکال است:

اولاً: به فرض هم که مشاّرُ الیه «هذا»، مسئله غیبت باشد، حضرت پس از عبارت «هذا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ» به جابر می فرماید: «این را باید جز از اهلش پوشیده بداری!» مگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از علل غیبت که به گفته مستدلّ سرّ است، چیزی به جابر گفته است که وی بخواهد آشکار کند یا پنهان بدارد؟! نهایتاً از خود غیبت سخن یاد شده است، نه علل آن.

ثانیاً: مشاّرُ الیه «هذا» کلام و فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یعنی گویا حضرت فرموده: «این حقایقی که به تو گفتم، همگی از سرّ و غیب الهی نشأت گرفته است.» در حقیقت، خبر دادن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از تعداد و نام امامان دوازده گانه و غیبت امام دوازدهم، نوعی پیش گویی است که از سرّ پوشیده الهی و خزینه علم الهی نشأت گرفته است. از این رو، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جابر می خواهد این کلام غیبی را حفظ نموده و جز برای اهلش برملا نسازد: «ای جابر! این سرّ مکنون خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلش بپوشان.» در نتیجه، این روایت، ارتباطی به سرّ بودن علّت غیبت نخواهد داشت.

تذکر: صدوق دو روایت دیگر نیز در *کمال الدین* نقل کرده است که در پایان آنها متنی شبیه عبارات پایانی این روایت آمده است و برخی برای سرّ بودن علت غیبت به آن دو نیز تمسک کرده اند (رحیمی جعفری، ۱۳۹۲ش: ۲۵۳-۲۵۸)؛ از این رو، این دو روایت را طرح کرده و بررسی

می‌کنیم:

روایت چهارم

ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود:

علی بن ابی طالب پس از من امام امت و خلیفه من بر آنها خواهد بود و قائم منتظری که زمین را پراز عدل و داد نماید همان‌گونه که پراز ظلم و جور شده باشد از فرزندان اوست و قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد بدو ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب‌ترند، آن‌گاه جابر بن عبدالله انصاری برخاست و پیش آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان توست غیبت دارد؟ فرمود: به خدا چنین است تا در آن غیبت مؤمنان باز شناخته شده و کافران نابود شوند، ای جابر! این امر از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خدا است، مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است.^۱

سند

محمد بن موسی بن متوکل: صدوق فراوان از وی نقل کرده است، به گونه‌ای که در مشیخه‌اش در چهل و هشت طریق از او یاد کرده است (خوئی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۷، ۲۸۴). ابن داود و علامه حلی وی را بر تقه بودن وی صراحت دارند (ابن داود، بی تا: ۳۳۷؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۱۴۹).

محمد بن ابی عبدالله الاسدی الکوفی: مرحوم خوئی وی را با محمد بن جعفر الاسدی که شیخ کلینی و تقه است متحد می‌داند (خوئی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۴، ۲۷۲).

محمد بن اسماعیل ابن احمد البرمکی: نجاشی او را تقه می‌داند (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۳۴۱)، اما ابن غضائری او را تضعیف کرده است (ابن غضائری، بی تا: ۹۷). علامه و ابن داود قول به وثاقت او را ترجیح داده‌اند (ابن داود، بی تا: ۳۳۷؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۱۴۹).

علی بن عثمان بن زرین: تنها شیخ طوسی نام وی را در زمره اصحاب امام رضا علیه السلام شمرده

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي تَالِبٍ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِلْقَائِمِ مِنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ قَالَ إِي وَ رَبِّي وَ لِيَمَجِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِيُّ عَنْ عِبَادِ اللَّهِ فَيَاكَ وَ الشَّكَّ فِيهِ فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُفْرٌ (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۸۸).

است و توثیقی درباره او نقل نشده است (طوسی، ۱۴۲۷ق: ۳۶۲).

محمد بن الفرات: مجهول است.

ثابت بن دینار: وی همان ابو حمزه ثمالی است که امامی و ثقه و جلیل است.

سعید بن جبیر الوالی: امامی، ثقه و جلیل است.

ابن عباس: ثقه و جلیل است.

نتیجه

روایت به خاطر علی بن عثمان بن زرین و محمد بن الفرات که وثاقت ایشان نقل نشده است، ضعیف است.

دلالت

نحوه دلالت این روایت بر سر بودن علت غیبت و اشکالات وارد بر آن، مشابه روایت پیشین است؛ از این رو، تکرار نمی‌کنیم.

روایت پنجم

احمد بن اسحاق گوید:

خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم و از امام سراغ امام و حجت بعدی را گرفتم، امام، امام زمان علیه السلام را که کودکی سه ساله بود، به من نشان داد... روز بعد دوباره خدمت امام رسیدم و و گفتم: ای فرزند رسول خدا! شادی من به واسطه متنی که بر من نهاده‌اید بسیار است، بفرمائید آن سستی که از خضر و ذو القرنین دارد چیست؟ فرمود: ای احمد! غیبت طولانی، گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا غیبت او به طول خواهد انجامید؟ فرمود: به خدا سوگند چنین است تا به غایتی که اکثر معتقدین به او بازگردند و باقی نماند مگر کسی که خدای تعالی عهد و پیمان ولایت ما را از او گرفته و ایمان را در دلش نگاشته و با روحی از جانب خود مؤید کرده باشد. ای احمد بن اسحاق! این امری از امر الهی و سری از سر ربوبی و غیبی از غیب پروردگار است، آنچه به تو عطا کردم بگیر و پنهان کن و از شاگردان باش تا فردا با ما در علیین باشی.^۱

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام ... فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَ شُرُورِي بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ فَمَا السَّنَةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ فَقَالَ طُولُ الْعَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّ عَيْبَتَهُ لَتَطُولُ قَالَ إِي وَ رَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرَ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَهْدَهُ لَوْلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ يَرْوِجُ مِنْهُ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ اكْتُمُهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا غَدًا فِي

علی بن عبدالله الوراق الرازی: اگرچه توثیق خاصی نسبت به ایشان از قدما نرسیده است، اما وی از مشایخ صدوق بوده است (خوئی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۲، ۸۵). شیخ صدوق در *من لایحضره الفقیه* یک بار و با تعبیر «رحمة الله علیه» از او نقل کرده است (صدوق، ۱۴۱۳ق: ج ۳، ۱۱۲)؛ در *عیون اخبار الرضا* بارها از او نقل کرده و پانزده بار با تعبیر «رضی الله عنه» از او یاد کرده است.^۱ در *کمال الدین* نیز متعدد از او نقل کرده است (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۸۰ و ۳۰۳ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ج ۲، ۳۳۶ و ۳۷۹ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۴۰۷ و ۴۱۲ و ۴۳۵ و ۵۲۰) ذیل همین روایت، صدوق می فرماید: «لم أسمع بهذا الحديث إلا من علی بن عبد الله الوراق وَجَدْتُ بخطه مثبتاً فسألته عنه فرواه لي عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن إسحاق رضي الله عنه» این تعداد فراوان نقل از او و نیز این جملات اخیر صدوق می تواند وثاقت این راوی را برای ما ثابت سازد.

سعد بن عبدالله الاشعری القمی: بزرگان رجالی، او را به وثاقت و جلالت ستوده اند (ر.ک: طوسی، ۱۴۲۷ق: ۴۲۷؛ طوسی، بی تا: ۲۱۶؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۷۹؛ نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۱۷۸).
احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد الاشعری: وی ثقه، جلیل و از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیه السلام به شمار می رود (ر.ک: کشی، ۱۳۶۳ش: ۵۵۷؛ طوسی، ۱۴۲۷ق: ۳۹۷؛ طوسی، بی تا: ۶۳؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۱۵؛ نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۹۱).

نتیجه

روایت از نظر سندی مشکلی ندارد و صحیحه یا موثقه به شمار می آید.^۲

دلالت

در این روایت امام عسکری علیه السلام پس از پرسش راوی از حجت بعد از ایشان، امام زمان علیه السلام را که در آن زمان طفلی بود، به وی نشان داد و آن گاه، به طولانی بودن غیبت و سختی های آن دوران اشاره فرمود و در پایان فرمود: «هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ اكْتُمُهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا غَدًا فِي عَلِيِّينَ»؛ در این روایت نیز افزون بر این احتمال که مشار الیه «هذا»، «امر غیبت» باشد؛ احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن «ما

عَلِيِّينَ (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۳۸۵).

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ۱۳، ۲۹ و ۱۱۲ و ۱۹۲ و ۲۷۷ و ۲۸۱ و ج ۲، ۱۰، ۱۴۱ و ۱۴۹ و ۲۳۰ و ۲۳۶ و ۲۴۲ و ۲۵۸ و ۲۶۲ و ۲۶۳.

۲. تردید به جهت ناآگاهی از مذهب علی بن عبدالله الوراق است؛ اگر چه احتمال شیعه اثنی عشری بودن وی بیشتر است.

دُکِرَ» یا «ما زَآیَتْ» است؛ یعنی آنچه درباره غیبت و طولانی بودن آن ... گفتم یا فرزند پنهانم را که دیدی، سری از سرّ خدا است، پس اینها را بگیر و کتمان کن. بنابراین، اشکال دوم که بر دو روایت پیش وارد شد، بر این روایت نیز وارد خواهد بود.^۱

از این اشکال که بگذریم و مراد از «هذا» امر غیبت هم باشد، باز اشکال یاد شده در روایات پیشین همچنان باقی است: مراد از این که غیبت، از امر و سرّ و غیب الهی است، یعنی غیبت، تدبیری ویژه است که از عالم امر الهی نشأت گرفته است و شما نسبت بدان علم چندانی ندارید؛^۲ امری که براساس حساب و برنامه دقیق و هدفمند صادر می‌شود^۳ و به خواست او، بی‌تخلف^۴ و بدون هیچ درنگ،^۵ تحقق می‌یابد؛ غیبت، تدبیری ویژه است از عالم سرّ و غیب الهی صادر شده است. در این صورت، می‌توان گفت اصل غیبت، از سنخ مسائل سرّی و غیبی است، اما براساس این کلام، نمی‌توان گفت همه مسائل مربوط به غیبت سرّ است. همان‌گونه در این روایت وجه انتفاع در زمان غیبت بازگو شده و دیگر سرّ نیست. بنابراین، ناظر به علّت غیبت نیست و از این رو، دلالتی بر سرّ بودن علّتش ندارد.

نکته‌ای که در پایان باید بدان متذکر شویم آن است که درباره «قَدَر» نیز تعابیری چون غیبت به کار رفته است.^۶ با این حال، خود ائمه علیهم السلام گاه از قَدَر سخن گفته و آن را تفسیر نموده‌اند. علما نیز، در عین این که جهات پوشیده آن را نفی نمی‌کنند، به تحلیل آن می‌پردازند. شیخ صدوق در کتاب *الاعتقادات* براساس این روایت و روایات مشابه، سخن گفتن درباره «قدر» را منهی عنه می‌شمارد (صدوق، ۱۴۱۴ق: ۳۴)؛ اما شیخ مفید به درستی، برداشت وی را ناصواب دانسته و آن را نقد کرده است (مفید، ۱۴۱۳ق: ۵۹).

در بحث کنونی نیز، با فرض پذیرش سرّ بودن غیبت، دلالتی بر مخفی بودن آن از هر جهت

۱. البته مراد از «ما» در «ما آتیثک» و «ه» در ضمیر «فاکثمه» نیز می‌تواند اصل مسئله غیبت باشد، همان‌گونه که ممکن است آگاهی بر شخص امام زمان علیه السلام مراد باشد؛ یعنی این اطلاعاتی که درباره فرزندم (امام دوازدهم) به تو دادم [با قوت] بگیر و از شاکران باش.

۲. همان‌گونه که خداوند درباره روح فرمود: ﴿وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء: ۸۵).

۳. ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا﴾ (احزاب: ۳۸).

۴. ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ (نساء: ۴۷؛ احزاب: ۳۷).

۵. ﴿وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصَرِ﴾ (قمر: ۵۰)؛ ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس: ۸۲)؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾ (طلاق: ۳).

۶. شیخ صدوق از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «أَلَا إِنَّ الْقَدْرَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ جِزٌّ مِنْ جِزْرِ اللَّهِ مَرْفُوعٌ فِي حِجَابِ اللَّهِ مَطْوِيُّ عَنْ خَلْقِ اللَّهِ» (صدوق: ۱۳۹۸ق: ۳۸۳).

نخواهد داشت، به گونه‌ای که هرگونه تفکر عقلانی پیرامون آن و پرسش از چرایی غیبت ممنوع باشد.

نتیجه‌گیری

برخی با استفاده از این روایات، علت غیبت را رازی سرّ به مهر دانسته (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۴ش: ۲۲۹) و در نتیجه، پرسش از چرایی غیبت را بی‌هوده، ناپسند و حتی ممنوع انگاشته‌اند. در این نگاه، اصولاً علت غیبت امام برای ما قابل کشف نیست و هرگونه تلاش در این مسیر ما را به گمراهی می‌کشاند (همان: ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۵)، در حالی که همان‌گونه که گذشت چنین برداشتی از این روایات نادرست است.

فارغ از دغدغه‌های سندی که به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، از نظر دلالت، تنها روایت اول (عبدالله فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام) قابل توجه بود. نتایجی که براساس این روایت به دست می‌آید، در قالب چند نکته مرور می‌کنیم:

یکم: علت غیبت، غیر از حکمت غیبت است. مراد از «علت غیبت»، شرایط و عوامل زمینه‌ساز آن و مراد از «حکمت غیبت»، غرض، آثار و نتایج آن است.

دوم: امام خود علت غیبت را می‌داند، اما اذن بیان آن را نداشته است.

سوم: حکمت غیبت، تنها پس از ظهور کشف می‌شود (حکمت آن، یا قابل بیان نیست، یا مصلحت در پوشیده بودن آن است تا تحقق عینی آن آشکار شود).

چهارم: از اختلاف تعابیر امام می‌فهمیم که ممکن است اذن بیان علت غیبت، در شرایطی دیگر داده شود؛ حال یا در بازه‌ای دیگر - مثلاً در زمان امام رضا علیه السلام یا امام عصر علیه السلام - و یا نسبت به افراد دیگری که مقرب‌ترند و در نتیجه، پس از اذن، قابل بیان خواهد بود؛ اما وجه حکمت غیبت، حتی با تغییر شرایط نیز، همچنان تا زمان ظهور ناشناخته خواهند ماند.

پنجم: این روایت و روایات مشابه، دلالتی بر ممنوعیت یا آسیب‌زا بودن پرسش از چرایی غیبت (چه علت و چه حکمت) ندارد.

ششم: خداوند حکیم است و همه کارهای او براساس حکمت است؛ از این رو، غیبت امام زمان علیه السلام نیز حتماً کاری حکیمانه است؛ چه حکمت آن را بیابیم و بدانیم و چه نیابیم و ندانیم.

هفتم: آنچه براساس این روایت و روایات دیگر، سرّ شمرده شده است، خود «غیبت» است، نه «علل» و «حکمت» آن؛ از این رو، اگرچه دستیابی به تمام وجوه حقیقت «غیبت» و «چرایی

آن»، برای نوع افراد امکان پذیر نیست، اما دلیلی بر ممنوعیت کندوکاو پیرامون آن وجود ندارد و امکان دست یابی به برخی از جهات آن (چه با تفکر عقلانی، چه با مطالعات تاریخی و چه با رجوع به روایات اهل بیت علیهم السلام) وجود دارد.

هشتم: پوشیده بودن حکمت غیبت، نافی تأثیر عوامل انسانی در پیدایش و پایان یافتن غیبت نیست؛ چرا که با فرض پذیرش پوشیده بودن و کشف ناشدنی بودن حکمت غیبت، هم چنان راه برای یافتن اسباب و عوامل غیبت امام زمان علیه السلام باز است. حال، اگر تأثیر عوامل انسانی به ویژه شیعیان در آن ثابت شود، وظایف شیعه در جهت جبران آن نواقص و آماده سازی شرایط ظهور مشخص خواهد شد.

نهم: حتی اگر بپذیریم که این روایات بر سر بودن علت غیبت دلالت دارد، با توجه به روایات فراوان بیانگر علت غیبت که با کمک شواهد تاریخی و تحلیل عقلی، نکات عقل پذیر را پیرامون علت غیبت امام زمان علیه السلام ارائه می دهد، روایات بیانگر علت غیبت (به دلیل کثرت و نیز همراهی شواهد) بر آن چند روایت مقدم است و یا لا اقل، ناچار به جمع میان این دو دسته روایات هستیم. برای رفع ناسازگاری این دو دسته می توان گفت: روایاتی که علت غیبت را «سر» می شمارد، دلالتی بر همگانی بودن یا همیشگی بودن ندارد؛ ممکن است علت غیبت، برای برخی یا برای دوره ای از زمان سر باشد، اما پس از آن که رخدادهای بیرونی از آن پرده برداشت، یا خود ائمه علیهم السلام از آن خبر دادند، دیگر سر نخواهد بود.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین (۱۴۰۵ق)، *عوالی اللتالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة*، قم: دار سیدالشهداء للنشر، اول.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (۱۳۶۳ش)، *الامالی*، قم: انتشارات کتابخانه اسلامیة، چهارم.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (۱۳۹۵ق)، *کمال الدین و تمام النعمة*، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامیة، دوم.

۴. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (۱۳۹۸ق)، *التوحید*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، اول.

۵. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم: مؤسسه انتشارات

- اسلامی، دوم.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (۱۴۱۴ق)، *اعتقادات الامامية*، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، دوم.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (بی تا)، *علل الشرائع*، قم: انتشارات مكتبة الداوری.
۸. ابن داود حلی، تقي الدين الحسن بن علي (بی تا)، *رجال (ابن داود)*، بی جا: منشورات شریف المرتضی.
۹. ابن درید، محمد بن الحسن (۱۹۸۸م)، *جمهرة اللغة*، بیروت: دارالعلم للملایین، اول.
۱۰. ابن غضائری، ابوالحسن احمد بن ابی عبدالله (بی تا)، *کتاب الضعفاء*، تحقیق: سید محمدرضا حسینی جلالی، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث.
۱۱. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغة*، تصحیح: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، اول.
۱۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دارصادر، اول.
۱۳. اربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱ش)، *کشف الغمة فی معرفة الأئمة*، تبریز: نشر بنی هاشمی، اول.
۱۴. اصفهانی، محمدتقی (۱۴۲۸ق)، *مکیال المکارم فی فوائد دعاء للقائم عجلایه*، قم: مؤسسه الإمام المهدي عجلایه، پنجم.
۱۵. بحرینی، سیدمجتبی (۱۳۸۸ش)، *حدیث حکمت غیبت*، قم: انتشارات یوسف فاطمه، اول.
۱۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ق)، *المحاسن*، قم: دارالکتب الإسلامية.
۱۷. بنی هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴ش)، *راز پنهانی و رمز پیدایی*، تهران: نیک معارف، اول.
۱۸. جمعی از علما (۱۳۶۳ش)، *الأصول الستة عشر*، قم: انتشارات شبستری، اول.
۱۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، *الصحاح*، بیروت: دارالعلم للملایین، اول.
۲۰. حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۶ق)، *منتهی المقال فی احوال الرجال*، قم: مؤسسه آل البيت، اول.
۲۱. حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱ق)، *خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال*، نجف: منشورات المطبعة الحیدریة، دوم.
۲۲. خزاز رازی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق)، *کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر*، قم: انتشارات

- بیدار.
۲۳. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۰۹ق)، *معجم رجال الحديث وتفصیل طبقات الرجال*، بی جا: دفتر آیت الله خویی.
۲۴. دزفولی، مرتضی (۱۴۱۵ق)، *القضاء والشهادات*، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، اول.
۲۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت: دارالقلم، اول.
۲۶. راوندی، سعید بن هبة الله (۱۴۰۹ق)، *الخرائج والجرائح*، قم: مؤسسه امام مهدی علیه السلام، اول.
۲۷. رحیمی جعفری، محسن (۱۳۹۲ش)، *حقیقت غیبت از منظر روایات*، قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، اول.
۲۸. رحیمی جعفری، محسن؛ طبسی، نجم الدین (۱۳۹۱ش)، «تأملی در روایات اسرار غیبت»، *نشریه انتظار موعود*، شماره ۳۹.
۲۹. سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق)، *در المثور*، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، اول.
۳۰. شوشتری، محمد تقی (۱۴۱۰ق)، *قاموس الرجال*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، دوم.
۳۱. صافی گلپایگانی، لطف الله (۱۳۸۰ش)، *منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر*، قم: مکتبه آیه الله العظمی الصافی گلپایگانی / وحدة النشر العالمية، اول.
۳۲. صدر، سید محمد صادق (۱۳۸۵ش)، *موسوعة الامام المهدي*، قم: نشر دارالحجة.
۳۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳ش)، *شرح اصول کافی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، اول.
۳۴. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، دوم.
۳۵. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۴ق)، *تکملة العروة الوثقی*، قم: انتشارات کتابفروشی داوری، اول.
۳۶. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، پنجم.
۳۷. طبرسی، ابومنصور (۱۴۰۳ق)، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد: نشر مرتضی، اول.

٣٨. طبرسى، فضل بن حسن (١٣٧٢ش)، *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، مقدمه: محمدجواد بلاغى، تهران: انتشارات ناصر خسرو، سوم.
٣٩. طبرى أملى صغير، محمدبن جريربن رستم (١٤١٣ق)، *دلائل الإمامة (ط- الحديثه)*، قم: نشر بعثت، اول.
٤٠. طريحي، فخرالدين بن محمد (١٣٧٥ش)، *مجمع البحرين*، تهران: نشر مرتضوى، سوم.
٤١. طوسى، محمدبن حسن (١٤١١ق)، *الغية*، قم: انتشارات دارالمعارف الاسلاميه، اول.
٤٢. طوسى، محمدبن حسن (١٤٢٧ق)، *رجال*، قم: انتشارات اسلامى، سوم.
٤٣. طوسى، محمدبن حسن (بى تا)، *الفهرست*، نجف اشرف: المكتبة الرضويه، اول.
٤٤. عريضى، على بن جعفر (بى تا)، *مسائل على بن جعفر ومستدركاتهما*، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، اول.
٤٥. عسكرى، حسن بن عبدالله (١٤٠٠ق)، *الفروق فى اللغة*، بيروت: دارالآفاق الجديدة، اول.
٤٦. علم الهدى (سيدمرتضى)، على بن حسين (١٩٩٨م)، *أمالى*، قاهره: دارالفكر العربى، اول.
٤٧. عياشى، محمدبن مسعود (١٣٨٠ش)، *تفسير*، تهران: المطبعة العلمية، اول.
٤٨. قرشى، على اكبر (١٣٧١ش)، *قاموس قرآن*، تهران: دارالكتب اسلاميه، ششم.
٤٩. كلينى، محمدبن يعقوب (١٣٦٥ش)، *الكافى*، تهران: دارالكتب الإسلامية.
٥٠. كلينى، محمدبن يعقوب (١٤٢٩ق)، *الكافى*، قم: دارالحديث، اول.
٥١. كشى، محمدبن عمر (١٣٦٣ش)، *رجال الكشى «اختيار معرفة الرجال»*، تصحيح: مهدي رجاى، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
٥٢. مازندرانى، محمدبن اسماعيل حائرى (١٤١٦ق)، *منتهى المقال فى احوال الرجال*، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، اول.
٥٣. مامقانى، عبدالله (١٣٨٩ش)، *تنقيح المقال*، قم: مؤسسة آل البيت.
٥٤. مجلسى، محمدباقر (١٤٠٤ق)، *بحار الأنوار*، بيروت: مؤسسة الوفاء.
٥٥. مدرسى، مرتضى (١٣٥١ش)، *شيخى گرى بابى گرى*، تهران: كتابفروشى فروغى، دوم.
٥٦. مصطفوى، محمدحسن (١٤٣٠ق)، *التحقيق فى كلمات القرآن الكريم*، بيروت: دارالكتب العلمية، سوم.
٥٧. مفيد، محمدبن محمد نعمان (١٤١٣ق)، *تصحيح اعتقادات الاماميه*، قم: كنگره شيخ مفيد،

- اول.
۵۸. میلانی، سید محمدهادی (۱۳۹۵ق)، *محاضرات فی الفقه الامامیه*، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، اول.
۵۹. نائینی، میرزا محمدحسین (۱۴۱۳ق)، *المکاسب والبیع*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول.
۶۰. نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *رجال*، تصحیح: سیدموسی شبیری زنجانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۶۱. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، هفتم.
۶۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، *الغیة*، تهران: انتشارات صدوق، اول.
۶۳. نودهی، علیرضا (۱۳۸۳ش)، «اختیاری بودن ظهور»، *ماه نامه موعود*، شماره ۴۹.
۶۴. هلالی، سلیم بن قیس (۱۴۰۵ق)، *کتاب سلیم بن قیس*، قم: انتشارات الهادی، اول.
۶۵. همدانی، آقا رضا بن محمدهادی (۱۴۰۵ق)، *مصباح الفقیه*، قم: مؤسسه الجعفریة لإحیاء التراث و مؤسسه النشر الاسلامی، اول.
۶۶. یتربی، سیدیحیی (۱۳۸۵ش)، *فلسفه امامت با دورویکرد فلسفی و عرفانی*، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، دوم.
۶۷. یزدی، سید محمدکاظم طباطبایی (۱۴۱۴ق)، *تکملة العروة الوثقی*، قم: انتشارات کتابفروشی داوری، اول.